

پیام بیخ

سال سی و هشتم

شماره‌های

۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۹

پیام بدیع

سال سی و هشتم

شماره‌های

۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۹

پیام بدیع

سال سی و هشتم

شماره های

۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸

سال ۱۷۶ بدیع

۱۳۹۸ شمسی

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۹

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	فهرست مطالب
۲	مناجات حضرت بهاء الله - شکر و ثنا
۳	مناجات حضرت عبدالبهاء - طلب تأیید و توفیق
۴	ترجمه پیام بیت‌العدل اعظم خطاب به آنان که برای بزرگداشت مبشر بامدادی نوین گرد هم آمده‌اند - برگرفته از امریکن بهائی
۹	ترجمه نامه دارالانشاء بیت‌العدل اعظم خطاب به محافل روحانی ملی - برگرفته از امریکن بهائی
۱۰	پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی - دکتر شاپور راسخ
۱۵	روزگار محبوب - مجموعه حکایاتی از حیات حضرت بهاء الله جناب فؤاد پیمانی زواره - دنباله مطالب پیشین
۲۳	شعر - ایران - زنده‌یاد دکتر خسرو فرشیدورد
۲۵	عبدالبهاء، خلع سلاح و صلح جهانی - جناب پتر اسمیت
۳۰	شعر - حباب - خانم دکتر طاهره خدادوست (فروغی)
۳۲	شرح حال دکتر گیو خاوری علیه رضوان الله - برگرفته از کتاب "خاطرات و مناظرات" - دکتر نصرت‌الله محمد حسینی
۳۷	پایان بخش دوران پیامبری - جناب فرامرز دانش‌پژوه
۴۴	جهانی شدن و مشرق‌الاذکارهای بهائی - جناب عرفان ثابتی
۴۸	آئین بهائی به مثابه قضیه دریفوس - جناب حسین قاضیان
۵۶	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز - جناب دکتر مهدی انوری تفتی
۶۰	برگه تقاضای اشتراک مجله پیام بدیع

شکر و ثنا

الها معبودا ملکا مقصودا

به چه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی مُعرض بودم بر
 اقبال تأیید نمودی مُرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی
 پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمان جاری شده تازگی عطا
 کردی پروردگارا وجود کلّ از جودت موجود از بحر کرمات محروم
 مفرما و از دریای رحمتت منع مکن در هر حال توفیق و تأیید
 می‌طلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سائلم تونی مالک عطا و
 سلطان ملکوت بقا.



طلب تأیید و توفیق

هو الله

ای خداوند مهربان این دل را از هر تعلقی فارغ نما و این جان را به هر بشارتی شادمانی بخش از قید آشنا و بیگانه آزاد کن و به محبت خویش گرفتار نما تا بکلی شیدای تو گردم و دیوانه تو، جز تو نخواهم و جز تو نجویم و به غیر از راه تو نپویم و بجز راز تو نگویم مانند مرغ سحر در دام محبت تو گرفتار گردم و شب و روز بنالم و بزارم و بگریم و بگویم یا بهاءالابهی.

ع ع



برگرفته از امریکن بهائی

ترجمه‌ای از پیام بیت‌العدل اعظم
 خطاب به آنان که برای بزرگداشت مبشر بامدادی نوین گرد هم آمده‌اند
 اکتبر ۲۰۱۹

دوستان عزیز و محبوب،

با هم بیندیشیم هر زمان که یک مربی آسمانی در عالم ظاهر می‌شود، هیکل مقدسی که تعالیمش برای قرون متمادی افکار و اعمال بشر را شکل خواهد داد، انتظار ما از چنان لحظه شگرف و تکان‌دهنده چیست؟

ظهور هریک از این مربیان، بر طبق نصوص مقدسه ادیان بزرگ عالم رویدادی است سرنوشت‌ساز که تمدن بشری را به پیش می‌برد. قوای محرکه روحانی منبث از هریک از این ظهورات در طول تاریخ موجب اتساع دایره همکاری نوع انسان از خانواده به قبیله و سپس به دولت شهر و ملت شده است، و هریک از این مربیان بزرگ وعده دادند که در میقات معین هیکل مقدس دیگری ظاهر خواهد شد که ظهورش را باید انتظار داشت و نفوذش عالم را تقلیب و اصلاح خواهد کرد. پس عجب نیست که ظهور حضرت باب که اکنون دوستمین سالگرد میلادش را گرامی می‌داریم، چنان هیجان و تلاطم بی‌سابقه‌ای در زادگاه آن حضرت برانگیخت. لحظه ظهور آن حضرت مانند ظهور سایر هیاکل مقدسه، موجد بروز سریع قوای روحانی قدرت‌مندی گردید، ولی صحنه‌ای برای تماشا به همراه نداشت. بلکه مکالمه‌ای بود در پاسی از شب گذشته در منزل مسکونی ساده‌ای بین یک طالب حقیقت و میزبان عالیقدر جوان که طی آن، میزبان آشکارا بیان داشت که او مربی آسمانی و همان موعودی است که مهمانش در جستجوی او بوده است. میزبان خطاب به مهمان گفت: "درست دقت کنید... چه اشکالی در این... تصور می‌کنید" که "من شخص موعود... باشم؟" این جوان حضرت باب بود که ما ظهورش را با شور و شعف گرامی می‌داریم. ظهوری که پس از گذشت هزار سال دیگر بار عالم انسانی را به انوار هدایت الهی روشن ساخت.

آن لحظه منشاء تمام رویدادهایی بود که متعاقباً به وقوع پیوست. آثار حضرت باب چون چشمه‌ای فیاض از قلم مبارکش جاری شد و حقایق عمیقی را فاش ساخت. خرافات حاکم در زمان خویش را مردود نمود، مردمان را به درک اهمیت عصر جدید تشویق فرمود، ریاکاری رهبران‌شان را شدیداً مورد بازخواست قرار داد، و عالم انسانی را به معیاری والا از رفتار و کردار فراخواند. در یکی از مهم‌ترین آثار مبارکش چنین اعلان فرمود: "یا اهل الارض لقد جائکم النور من الله... لتهدوا الی سبیل السلم و لتخرجوا من الظلمات الی النور باذن الله علی هذا الصراط الخالص ممدوداً..." نفوذ حضرت باب با سرعتی فوق‌العاده گسترش یافت و از ساورای مرزهای ایران نیز گذر نمود. ناظران از افزایش سریع تعداد پیروان آن حضرت و از شجاعت و جان‌فشانی بی‌نظیر آنان مبهور و متحیر گشتند. زندگی حضرت باب، کوتاهی دوران حیات مبارک و واقعه مصیبت‌بار و دلخراشی که آن را خاتمه داد، نفوس کنجکاوی را بر آن داشت که به ایران سفر کنند و به جستجوی بیشتر پردازند، و الهام‌بخش ایجاد طیفی از آثار هنری در بزرگداشت آن حضرت گردید.

درخشندگی انوار حضرت باب وقتی جلوه‌ای فزون‌تر می‌یابد که تاریکی حاکم بر اجتماعی را که در آن ظهور فرمود در نظر آریم. ایران قرن نوزدهم از آن دوران باشکوهی که تمدنش رشک جهانیان بود بسیار به دور بود. حال جهل و نادانی غالب، تعصبات جاهلانه متداول، و فساد گسترده موجب شیوع بیشتر نابرابری و تبعیض بود. دین که پایه رفاه و سعادت گذشته ایران بود، عاری از روح نبی‌تأش گشته بود. هر سال که می‌گذشت فقط بر میزان سرخوردگی و یأس توده مردم ستم‌دیده می‌افزود. ظلم تام حاکم بود. در چنین زمانی حضرت باب چون رگبار بهار پدیدار شد تا عالم وجود را پاک و منزّه نماید، آداب و رسوم فرسوده عصری عنان‌گسیخته را ریشه‌کن کند، و غبار تیره از چشم بصیرت کسانی که اوهام و خرافات آنان را ناپینا ساخته بزداید. انا حضرت باب مقصدی خاص داشتند. مقصد آن حضرت این بود که نفوس را برای ظهور قریب‌الوقوع حضرت بهاء‌الله آماده نمایند، دومین ظهور الهی که مقدر بود نور جدیدی بر عالم انسانی بتاباند. این آماده‌سازی، مؤکدترین موضوع مورد نظر آن حضرت بود. به پیروان خود چنین

امر فرمود: "اذا اشرفت شمس البهَاء عن افق البقاء انتم فاحضروا بین یدی العرش." بنابراین حضرت باب و سپس حضرت بهاء‌الله حتی با شکوه و جلالی بیشتر، اجتماع و عصری غوطه‌ور در ظلمت را منور فرمودند. این دو طلعت نورا مرحله جدیدی را در تکامل اجتماعی آغاز کردند: مرحله اتحاد تمامی خاندان بشری. قوای روحانی که این هیاکل مقدسه در عالم سریان دادند، حیاتی جدید در همه میادین مجهودات بشری دمید، نتایج آن در تقلیب و تحوُّلی که از آن زمان تا به حال حاصل شده آشکار است. تمدن مادی پیشرفتی بی‌اندازه نموده، توفیقات شگرفی در علوم و فنون حاصل شده، و ابواب خزائن دانش انباشته بشری کاملاً مفتوح گشته است و اصول ارائه شده توسط حضرت بهاء‌الله برای تعالی و پیشرفت اجتماع و پایان دادن به نظام‌های انحصارطلب و تسلط‌گرا به نحوی گسترده مورد قبول واقع شده است. تعالیم آن حضرت را ملاحظه نمایید، یگانگی نوع بشر، یا برابری زن و مرد، یا لزوم تعلیم و تربیت همگانی، و یا این‌که تحرّی حقیقت براساس عقل و منطق باید بر فرضیات واهی و تعصبات غلبه نماید. بخش عمده‌ای از اهل عالم اینک با این ارزش‌های بنیادین موافقتند.

در عین حال بحث و جدل علیه این ارزش‌ها نیز که سابقاً در حاشیه افکار جدی قرار داشت، اکنون در اجتماع افزایش یافته است و یادآور آنست که تحکیم آرمان‌ها، مستلزم تعهدات روحانی است. چه که فرق است بین تصدیق اصولی یک مطلب یا قبول آن از صمیم قلب، و حتی مشکل‌تر از آن تغییر و اصلاح اجتماع است به نحوی که ابراز جمعی این ارزش‌ها کاملاً در آن منعکس باشد. اینست هدف جوامعی که در سراسر جهان با الگویی مبتنی بر تعالیم حضرت بهاء‌الله، در حال شکل‌گیری است. این جوامع می‌کوشند تا انوار آن تعالیم را بر آلام مزمنی که اجتماع را مبتلا ساخته معطوف سازند، و برنامه‌هایی عملی که متمرکز بر اصول روحانی است طرح‌ریزی نمایند. این‌ها جوامعی هستند که تحت هر شرایطی مروج و مدافع تعلیم و تربیت هم دختران و هم پسران‌اند؛ جوامعی که مروج مفهوم وسیع عبادتند که شامل انجام کار با روحیه خدمت است؛ جوامعی که به جای منافع شخصی به آرمان‌ها و اهداف روحانی ناظرند که به مثابه چشمه‌های همیشه فیاض انگیزه در جریان است؛ جوامعی که اراده برای تقلیب فردی و اجتماعی را

ترویج می‌دهند. این جوامع خواهان ایجاد پیشرفتی همگام در امور روحانی، اجتماعی و مادی هستند. مهم‌تر از همه، این‌ها جوامعی هستند که تعهد به وحدت عالم انسانی در ضمیرشان مندمج است. این جوامع تنوع ارزشمندی را که جمیع اقوام نوع انسان نمایان‌گر آن است ارج می‌نهند در حالی که معتقدند که هویت یک شخص به عنوان عضوی از اعضای نوع بشر بر سایر هویت‌ها و ارتباطات تقدم دارد. آن‌ها نیاز به یک آگاهی جهانی منبث از توجه مشترک به رفاه و سعادت بشر را تأیید نموده همه مردمان کرهٔ ارض را برادران و خواهران روحانی می‌شمرند. پیروان حضرت بهاءالله صرفاً به تعلق خویش به چنین جوامعی اکتفا ننموده مستمراً از نفوس هم‌فکر دعوت می‌نمایند تا در یادگیری نحوهٔ اجرای تعالیم‌اش به آنان پیوندند.

این نکته ما را به اصل مطلب می‌رساند. موضوع مورد بحث موضوع خطیری است که مستلزم صراحت و صداقت می‌باشد. نهضت‌ها و اهداف شریف و قابل ستایش در عالم بسیار است که هریک از دیدگاه خاص برخاسته و هریک شایستگی خود را داراست. آیا امر حضرت بهاءالله صرفاً یکی از این نهضت‌ها است یا آن که امری است جهان‌شمول و دربرگیرندهٔ عالی‌ترین آرمان‌های تمامی نوع بشر؟ امری که مقرر است سرچشمهٔ عدالت و صلح پایدار، نه برای یک محل و یا یک ملت بلکه برای همه‌جا و همه‌کس باشد، می‌بایست فیاض و دارای فوه‌ای ملکوتی باشد که آن را قادر سازد تا از همهٔ محدودیت‌ها فراتر رفته جمیع جوانب زندگی بشر را در بر گیرد. نهایتاً باید از چنان نیرویی برخوردار باشد که قادر به تقلیب قلوب گردد. لذا شایسته آن‌که همانند مهمان حضرت باب با دقت تأمل نماییم. آیا امر حضرت بهاءالله حائز همین خصوصیات نیست؟

اگر تعالیم حضرت بهاءالله تعالیمی است که موجب ارتقای بشریت به عالی‌ترین سطوح وحدت می‌گردد، پس انسان باید با روح و روان خویش جوایب پاسخ صحیح گردد. انبوه مردمی که مقام حضرت باب را شناختند به دلاوری و شجاعت دعوت شدند و پاسخ شکوهمند آنان به این دعوت ثبت تاریخ است. شایسته آن‌که هر نفسی که نسبت به اوضاع جهان و شرارت‌های مداومی که موجب مصائب فراوان و انحراف زندگی اهل عالم شده است بیدار و هوشیار گردیده، به

ندای حضرت بهاءالله برای قیام به خدمت خالصانه و بی‌وقفه توجه تام مبذول دارد: این است مفهوم دلاوری و شجاعت در عصر حاضر. چه اقدام دیگری به جز تلاش نفوس بی‌شماری که هر یک سعادت و آسایش نوع بشر را هدف اصلی و برتر زندگی خود قرار دهند می‌تواند عالم را نجات دهد؟
[امضا: بیت‌العدل اعظم]



برگرفته از امریکن بهائی

ترجمه‌ای از نامه دارالانشاء بیت‌العدل اعظم
 خطاب به محافل روحانی ملی
 ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۹

دوستان عزیز روحانی،

پیرو پیام مورخ ۷ مه ۲۰۱۹ مبنی بر انتصاب معمار ساختمان مقام حضرت عبدالبهاء، بیت‌العدل اعظم مقرر فرمودند در مورد طرحی که برای این بنای مقدس تصویب گردیده، اطلاعات ذیل را به شما ابلاغ کنیم.

ساختمان مورد نظر بر مبنای طرحی است برای تجلیل مقام بی‌مانند حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق و در عین حال بازتابی است از شأن و مرتبت رفیع آن مولای حنون و از خضوع و خشوع محض آن حضرت. این بنا فضایی در نهایت تقدیس به وجود می‌آورد و زیارت‌کنندگان را برای نیایش و تأمل به خود جلب خواهد نمود.

خواهشمندیم که محتوای این نامه و نیز تصاویر ضمیمه را که طرح معمار را نشان می‌دهد در اختیار کلیه احباء در جامعه خود بگذارید. علاوه بر این، ویدیوی کوتاهی برای ارائه این طرح تهیه شده است که در رابطه با این خبر در سایت خبری جامعه بهائی به آدرس www.bwns.org در دسترس خواهد بود.

تدارکات مقدماتی برای شروع کار ساختمانی این مشروع تاریخی به خوبی پیشرفت کرده است. بیت‌العدل اعظم امیدوارند که ارائه این طرح که از رضوان تاکنون همه مشتاقان در انتظارش بوده‌اند موجب سرور و حبور احباء و الهام‌بخش آنان در جمیع مجهودات‌شان برای پیشرفت امر الهی گردد.

با تقدیم تحیات
 دارالانشاء بیت‌العدل اعظم

پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی

دکتر شاپور راسخ

دنباله مطالب پیشین

از مهم‌ترین موارد عکس‌العمل منفی به رسوم متداول در ایران، بازتاب آن حضرت نسبت به افیون است که در زمان جمال مبارک در ایران رسمی بس رایج بوده است، و هنوز هم علی‌رغم همه مجازات‌ها این عادت مضرّ ادامه دارد. عکس‌العمل حضرت بهاء‌الله به شُرب افیون به درجه‌ای است که بدون هر نوع استثنائی در آخر کتاب اقدس فرموده‌اند: "قد حرّم علیکم شرب‌الافیون انا نهیناکم عن ذلك نهياً عظیماً فی‌الکتاب والذی شرب انه لیس منی اتقواالله یا اولی‌الالباب." حضرت عبدالبهاء حتی مصرف هر نوع دخان از جمله سیگار، چپق و غیر آن را منع فرموده‌اند. در مورد مسکرات هم جای تأمل نیست که به فرموده حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس "لیس للعاقل ان یشرّب ما یذهب به‌العقل و له ان یعمل ما ینبغی للانسان لا ما یرتکبه کلّ غافل مریب."

و بدون آن که بخواهیم اعتقاد به چشم‌زخم و استعاره و عطسه و خرافات دیگر و نشأوم و تفال را خاصّ ایرانیان بدانیم، این همه در آثار مبارکه منع شده است. دیانت بهائی دیانتی عقلانی است و مخالف هرچه سبب تنزل مقام و منزلت انسان گردد و آدمی را از جاده عقلانیت منحرف و منصرف کند یا به ذهن او آسیب رساند.

نه در امر بهائی نه در آئین زردشتی قربانی نمودن به رسم قدیم برای حصول بخشایش از گناهان یا پیش‌گیری حوادث نامطلوب یا جلوگیری از "چشم زدن" مقبول و ممدوح است، در حالی که می‌دانیم در بسیاری از مذاهب این رسم تداول خاصّ دارد. از جمله رسوم نامطلوب که در ایران شیعی مذهب پذیرفته بود، علاوه بر تعدد زوجات، ازوداج موقت (صیغه) بود که هر دو در امر مبارک منع شده است. در عوض بنظر می‌رسد سنت رجحان پسر ارشد که در جامعه ایرانی وجود داشته در امر بهائی هم پذیرفته شده و هرچند که اختیار تعیین سهم وراثت با

خود شخص وصیت‌کننده است، ولی اگر به قوانین بهائی سر بنهند اولویتی برای پسر ارشد منظور شده است که شاید حکمت آن حفظ خانواده از متلاشی شدن باشد. در کتاب مستطاب اقدس آمده: "و جعلنا الدار المسکونه والالبسه المخصوصه للذریه من الذکران من دونالاناث والوراث انه لهو المعطى الفیاض." در مقابل تفاوت ارث میان دختر و پسر که در اسلام و در ایران اسلامی پذیرفته بود، در امر بهائی مردود شده و حکم تساوی جاری است. ولی بطور کلی احکام ارث کتاب اقدس گویای اهمیّت خانواده وسیع است، زیرا ارث به فرزندان اختصاص ندارد و فی‌المثل به برادر و خواهر و اولاد آنها هم می‌رسد و می‌دانیم که خانواده ایرانی پیش از تحولات دوران تجدد، خانواده گسترده بوده که در آن روابط صمیمیت میان اعضای خانواده، حتی با افراد دوردست، قوی بوده است. در قانون ارث بهائی حتی به اعمام و احوال و عمت و خالات هم بعد از طبقات سبعة و در صورت فقدان آنها سهمی می‌رسد.

بزرگ‌ترین شاخص فرهنگ هر قومی زبان او است و این که پیام الهی به زبان فارسی (علاوه بر زبان عربی) ارائه شده اثری بارز در محتوی و مضمون پیام تواند داشت. حضرت بهاءالله فرموده‌اند: "اگرچه لسان عربی احسن است، ولیکن گفتار پارسی اَحلی." و نیز: "درباره زبان نوشته بودید. تازی و پارسی هردو نیکو است، چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هردو می‌آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویداست، هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است." و هم‌چنین از قلم اعلی نازل: "محبوب عالم به لسان پارسی تکلم می‌فرماید. دوستان او هم اگر به این لسان تکلم نمایند و بنویسند لدی‌الوجه مقبول است." از جمله تأثیرت زبان بر محتوی و مضمون، رواج صنایع بدیعی و جایگاه خیال و تصویر در ادب فارسی است که ناچار زبان را از سادگی بیرون می‌آورد و به صورتی آراسته ارائه می‌کند. همین که فرموده‌اند: "گفتار پارسی اَحلی"، علاوه بر شیرینی کلام می‌تواند اشاره به حلاوت مضمون هم باشد. مثلاً اگر به خطاب‌های حضرت بهاءالله به انسان و جامعه بشر در کلمات مکنونه فارسی توجه شد، خطاب غالباً به صورتی زیبا و دلپذیر صورت گرفته. مثلاً می‌فرمایند: "ای اهل دیار عشق، ای پسر روح، ای دوستان من، ای برادران طریق،

... در حالی که می‌شد به عبارت ساده‌تر "ای پسر انسان" یا نظیر آن اکتفا کرد. از جمله صنایع لفظی که در ادب فارسی مقبول است مبالغه است. بنابراین نباید تعجب کرد که گاه در نصوص مبارکه تأکید بیش از حد معمول در مورد بعضی توصیفات یا بعضی اطلاعات دیده می‌شود. مثلاً وقتی در کلمات مکتوبه می‌فرمایند "قرن‌ها گذشت و عصر گرانبمایه را به انتها رسانده‌اید و نفس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد." و یا "صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر، ولكن گوشه‌ی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیاید." و یا "از تو تا رفر امتناع قرب و سدرهٔ ارتفاع عشق قدمی فاصله - قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خُلد وارد شو."

در این که ایرانیان به شعر علاقه دارند و در تاریخ ادب فارسی شعر حتی بر نثر پیشی گرفته است شُبهه نیست و لذا عجب نباید کرد که هم از حضرت بهاء الله و هم از حضرت عبدالبهاء اشعاری به یادگار مانده و در الواح و مکاتیب بسیار جمله‌های شعرگونه، یعنی آهنگ‌دار، وجود دارد. علاوه بر این در بسیاری از آثار مبارکه ابیاتی از اشعار قدما نقل شده است (ر. ک. "مأخذ اشعار در آثار بهائی"، مؤسسه معارف بهائی، تألیف دکتر وحید رأقتی در چهار مجلد). از انواع ادبی که حتی در ادبیات قبل از اسلام مورد توجه بوده پند و اندرز و کلمات قصار و امثال و حکم بوده که در آثار بهائی نیز عباراتی بر این اساس به فراوانی دیده می‌شود.

نکتهٔ دیگری که به خاطر می‌رسد آن است که احتمالاً سخن جامعه‌شناس کانادایی هربرت مارشال مک‌لوهان (Herbert Marshall McLuhan) (۱۹۱۱ - ۱۹۸۰) در کتاب "فهم و سائل ارتباط جمعی" مصداق دارد که می‌گفت: *The medium is the message*. یعنی وسیله اثرش محدود به انتقال پیام نیست، بلکه مختصات خود وسیله روی محتوی اثر می‌گذارد. و شاید بتوان گفت که زبان فارسی در بعضی زمینه‌ها چون امور ادبی، عرفانی، اخلاقی و تا اندازه‌ای فلسفی، نیرومند است. ولی تردید نیست که در زمینه‌هایی چون امور اجتماعی، امور سیاسی، امور اقتصادی همان توانائی را ندارد و شاید همین موضوع محدودیتی برای پیام ایجاد می‌کند. خوش‌بختانه حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه، خطابات مبارکه، مفاوضات،

هستند و در ظلّ تربیت جمال مبارک تربیت شده‌اند و ممتحنند و جانفشانند و هریک را نهایت آرزو میدان فدا. این نفوس تمکّن تامّ حاصل نموده‌اند و استقامت شدید دارند. آما جهان غرب بدایت تأسیس است. باید نهایت کوشش را نمود تا ترویج گردد و تأسیس شود و نفوس مبارک ثابت نابتی مانند احبّای ایران مبعوث شوند. آن وقت کار آسان گردد.

و هم آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مستر سیدنی فرموده‌اند: "تا توانی همّت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد و در نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و استنباط معانی آیات الله مدخل عظیم دارد. امیدوارم که به تحصیل این لسان موفق بر هدایت جمع غفیری شوی."

پایان



روزگار محبوب

مجموعه حکایاتی از حیات حضرت بهاءالله
به مناسبت دوستمین سال میلاد حضرتش
گردآوری و تنظیم: جناب فؤاد پیمانی زواره
دنباله مطالب پیشین

۲ - جناب حاج خلیل‌الله بیک فارانی ... در جوانی به اتفاق پدر به لقای جمال مبارک فائز گشته و به حضور حضرت مولی‌الوری نیز مشرف شده ... شبی در مجلسی از ایام تشرّف خود به حضور جمال قدم صحبت می‌داشت، که یک دفعه جمال مبارک به ابوی فرمودند که ما امروز عصر به بازدید شما می‌آییم و هنگام عصر با چند نفر از اصحاب به منزل ما نزول اجلال فرمودند و من و ابوی را غرق دریای عنایت کردند و بعد از آن که برای مراجعت حرکت نمودند، ما هیکل انور را مشایعت نمودیم، در بیرون در اشاره فرمودند که دیگر بیشتر نرویم و خود با همراهان تشریف بردند. من از پشت سر، چشم به قامت برانزده و مشی موزون و تاج و هاج ایشان دوخته بودم تا وقتی که در خَمّ کوچه از نظر غایب شدند. آن‌گاه والهانه با خود گفتم: "چه می‌شد اگر سلاطین عالم جمال قدم را می‌شناختند و به خدمت قیام می‌کردند تا امر و احتیاج عزّت می‌یافتند."

فردا که مشرف شدیم رو به من آورده با بیانی که جهانی لطف و ملاحظت در بر داشت فرمودند: اگر شاهان دنیا اقبال می‌کردند و امراء و وزراء مؤمن می‌شدند دیگر شما چگونه به این درگاه راه پیدا می‌کردید و کجا مجال تشرّف به دست می‌آوردید و کی فرصت استماع خطاب رب‌الارباب می‌یافتید؟ بلی، سلاطین هم ایمان خواهند آورد و امر الهی به ظاهر ظاهر نیز عزیز خواهد شد، اما وقتی که ضعفای ارض گوی سبقت را از میدان ربوده باشند."

* * *

۳ - حاجی میرزا حیدرعلی در شرح تشرّف خود به حضور حضرت بهاء‌الله چنین می‌نویسد:

مدّت‌ها بود که این آرزو را در دل داشتم که خود را به سجود بر اقدام مبارک ببندازم. یک بار اجازه تشرّف و حضور در اطاق مبارک را یافتم. در حالی که مشی می‌فرمودند، وقتی به سوی من آمدند به حال مسطح چون ورقی کاغذ بر دیوار اطاق بودم و چون دور می‌شدند به فاصله یکی دو قدم به امید آن که آرزویم را مجری دارم به دنبال هیکل مبارک می‌رفتم. مجدداً برگشتند و من هم عقب عقب رفته خاضعانه به دیوار چسبیدم. با لبخندی فرمودند: "چیست؟ می‌بینم که به جلو و عقب می‌روی!" بعد دست مبارک را گشوده به من فرمودند: "همان‌جا که هستی باش." اگرچه به آرزویم نرسیدم ولی حرکت دست مبارک و آن تبسم رضایت، مرا به سروری بی‌حدّ فائز نمود.

* * *

۴ - یک بیک‌باشی از طرف دولت همراه حضرات از اسلامبول آمد در گلیبولی و در حضور جمال مبارک جلّ جلاله مشرف شد و امر حرکت در دست او بود و فرمان پادشاهی را معروض داشت که نفس جمال مبارک و جناب امیرزا موسی کلیم و جناب میرزا محمّد قلی، اخوان جمال قدم با درویش صدقعلی که چهار نفر می‌شدند به عکّا حرکت نمایند و مابقی نروند و بمانند و این خبر چون به اهل حرم رسید گریه و فغان بلند گردید و هم‌چنین احتیای مردانه در زیر عمارت استماع کردند، صد درجه زیادت‌ر ناله و فغان نمودند. جمال مبارک جلّ کبریانه به بیک‌باشی مأمور حکومت فرمودند: "من به ذات خود حرفی ندارم و لکن ضعفا را نمی‌توانم مایوس کنم و منع نمایم، زیرا در ادرنه دو نفس را خواستیم منع نمایم که با ما نیایند و در آن‌جا باشند، دیدید سر خودش را به دست خودش برید و برادرش هم در صدد بود که خودش را تلف کند به زحمت‌های تمام تا آن‌ها را منع کردیم

و الان سخت مشغول مداوا و معالجه می‌باشند و الان اگر من اهل زنانه و احتیاء را بخواهم منع کنم، شاید ده نفر یا بیشتر، خودشان را هلاک می‌کنند و باید جمیعاً ذکور و اناث با من باشند و به همراهی من سفر کنند.

بعد از استماع، بیک‌باشی گفت: "خیر، این حکم شاهانه شده است، نمی‌شود به هم زد." جمال قدم به او فرمودند: "حکم شاهانه چیست؟ حکم، حکم من است نه حکم شاهانه و الان برو و تلغراف بزن به پادشاه که اراده اراده من است و باید جمیع همراه با من بیایند و حکم حکم من است و بگو که ادرنه از دستت می‌رود و این را من نمی‌گویم خدا می‌گوید، همین قسم خبر بفرست." و بیک باشی رفت و تفصیل را جمیعاً تلغراف به پادشاه عثمانی زد.

آنچه را که جمال مبارک فرموده بودند در جواب تلغراف از پادشاه عثمانی آمد، جهت بیک‌باشی: "آنچه میل مبارک است همان قسم اجرا نماید و جمیع اهل حرم و احتیای الهی همراه آن ذات تقدیس الهی حرکت نمایند و به میل و اراده مبارک حرکت بشود."

* * *

۵- حاجی حسن ترک اولین بار در کرمانشاه به حضور حضرت بهاء‌الله رسیده بود و چندین بار نیز در بغداد مشرف شده و حیاتی جدید یافته بود. او با آن‌که نصیبی از علوم نداشت ولی تحریر تفسیری درباره قیوم‌الاسماء از آثار مبارکه حضرت اعلی را آغاز نمود. وی بیشتر اوقات ساکت بود و سخن نمی‌گفت، وقتی که در حضور حضرت بهاء‌الله راجع به این سکوت او سخن به میان آمد فرمودند: "به زودی نوبت حرف زدن او هم خواهد رسید."

بعد از مدتی یک روز وی در حالی که با خنجر مسلح شده بود به حضور مبارک آمد و تقاضا نمود به او اجازه بدهند که با خنجر آخته سر پل بایستد و امر الهی را گوشزد همگان نماید. حضرت بهاء‌الله با ملاحظت و با قاطعیت به او فرمودند: "حاجی، خنجر را کنار بگذار، امر الهی باید با محبت و دوستی به نفوسی که آمادگی شنیدن را دارند ابلاغ شود، به شمشیر و خنجر احتیاجی نیست."

* * *

۶ - بازپرسان این پرونده سه تن از قضات رسمی دستگاه حکومت ترکان بودند که بر قدرت حضرت بهاء‌الله آگاه بودند. آنان تأثیرات آن حضرت بر افرادی که به حضورشان مشرف می‌شدند را می‌دانستند. بنابراین کمی قبل از ورود حضرت به شور نشستند و به اتفاق آراء تصمیم گرفتند در حین ورود از جای خود ... برنخیزند و این چنین، هیچ نوع احترامی را برای ایشان قائل نشوند و مستقیماً به بازپرسی ایشان پردازند. لحظاتی بعد هنگامی که حضرت بهاء‌الله به اتاق وارد شدند هر سه به احترام ایشان برخاستند و نتوانستند هیچ مقاومتی در برابر عظمت مظهر ظهور از خود نشان دهند ... یکی از مأمورین که سؤالات را خطاب به حضرت بهاء‌الله مطرح می‌کرد، یک نظامی ارتش عثمانی بود با درجه سرهنگی. وقتی از حضرت سؤال می‌کرد، جمال قدم با این جملات جواب می‌دادند: "درست است سرگرد"، "بله سرگرد"، "خیر سرگرد". جواب ایشان همراه با ذکر عنوان سرگردی بود نه سرهنگی یعنی عملاً یک درجه پایین‌تر از درجه آن زمان بازجو.

شش هفته بعد نامه‌ای از ستاد مرکز استامبول واصل شد مبنی بر این که به خاطر این که آن فرد به کرات از قوانین تخطی کرده، درجه‌اش از سرهنگی به سرگردی تقلیل می‌یابد.

* * *

۷ - یک شب شخصی به نام سید حسین روضه‌خوان که برای زیارت به عراق سفر کرده بود و در صف مریدان هیکل مبارک درآمده بود، پنهانی به بیت مبارک آمد تا خبر بدهد که دشمنان در حدود صد تن از کردها را بسیج کرده‌اند تا شب بعد به عنوان گروه عزاداران جمع شوند و به بیت مبارک حمله کنند.

بابی‌های عرب که از این نقشه آگاه شده بودند دور هم گرد آمدند تا برای دفاع آماده شوند. هیکل مبارک به آنان اطمینان دادند که هیچ‌گونه احتیاجی به این کار نخواهد بود. شب بعد چهارساعت بعد از غروب آفتاب، پس از این که دسته عزاداری سینه‌زنان پدیدار شد، هیکل مبارک فرمودند که در خانه را باز کرده آن گروه را به داخل راه بدهند و فرمودند: "این‌ها میهمان من هستند." و دستور دادند

که از آنها با شربت گلاب و چای پذیرایی شود. آنها به عنوان دشمن وارد خانه شده و مانند دوست از منزل خارج شدند و قبول کردند که نقشه‌های پلید در سر داشتند، ولی با دیدن مهربانی و عظمت حضرت بهاء‌الله قلبشان متقلب شد و هنگامی که از بیت مبارک خارج می‌شدند فریاد می‌زدند: "خدا دشمنان شما را لعنت کند."

* * *

۸ - در سفر مازندران وقتی که رو به قلعه شیخ طبرسی تشریف می‌بردند، شبانه جمعی سوار ریختند و جمال مبارک را با یازده نفر گرفتند بُردند به شهر آمل. روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند و جمال مبارک را حاضر کردند و اهل شهر آمل نیز جمع شدند. هر صنفی با اسلحه‌ای، نجار با تیشه، قصاب با ساطور، زارع با بیل و کلنگ. مقصودشان این بود که به هیئت اجتماع، جمال مبارک را شهید نمایند. علماء شروع به سؤالات علمیه نمودند، هر سؤالی کردند جواب کافی شنیدند. جمال مبارک حقیقت ظهور را به ادله و براهین ثابت فرمودند. علماء عاجز ماندند، در صدد برآمدند که از نوشتجات چیزی به دست آرند. لوحی از الواح نقطه اولی از جیب یکی از خادمین جمال مبارک که موسوم به ملا باقر بود درآوردند. در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود که می‌فرماید: "مَحْوُ الْمَوْهُومِ وَ صَحْوُ الْمَعْلُومِ." ملا علی‌جان که یکی از علمای آمل بود صدا را به خنده بلند کرد گفت: "فضیلت باب معلوم شد، کسی که صحو را به صاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است، صحو باید به سین نوشته شود، باب غلط نوشته."

جمال مبارک فرمودند: "جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید، این عبارت کلام حضرت امیرمؤمنان است در جواب کمیل بن زیاد نخعی در وقتی که از آن حضرت سؤال از حقیقت می‌نماید چند فقره جواب می‌فرمایند، در هر مرتبه عرض می‌کند "زِدْنی بَیاناً" تا آن‌که می‌فرمایند "مَحْوُ الْمَوْهُومِ وَ صَحْوُ الْمَعْلُومِ" یعنی کسی که طالب فهم حقیقت و وصل به حق است باید قلب را از موهومات و مسموعات تغالید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به آنچه مظهر ظهور می‌فرمایند،

از موهوم بگذرد و به معلوم ناظر گردد ... این کلمه صَحُو به صاد به معنی هوشیاری است و سهو به سین به معنی فراموشی و غفلت است. بسیار فرق است مابین این دو کلمه، شما سهونمودید و غفلت کردید، این عبارت صحیح نوشته شده.

چون این بیانات در مجمع حضور خواص و عوام از لسان مبارک ظاهر شد، جمیع مبهور شدند و جهل آن مجتهد واضح شد و کل دانستند که آن آخوند از علم عاری و بریست.

* * *

۹ - وقتی که دولت عثمانی حضرت بهاء‌الله و همراهان را به عکا سُرگون می‌کند، چند نفر از احباء از جمله مشکین قلم را همراه ازل به قبرس تبعید می‌نماید. این عدّه بسیار ناراحت بودند و همیشه آرزوی رفتن به عکا و خارج شدن از قبرس را داشتند. در این زمان ازل مرتباً با نقاط مختلفه نامه‌نگاری می‌کرد و قسمتی از اوراق و نامه‌های خود را در سبیدی می‌گذارد و میخی به سقف زده و با طناب و قرقره‌ای سبید اوراق و نوشتجات خود را به سقف اطاق آویزان می‌کرد.

از قضا در آن سال مدّت مدیدی بود که باران در قبرس نباریده بود و همه خصوصاً زارعین ناراحت بودند. وقتی جناب مشکین قلم از منزل بیرون می‌رفت و به مردم عادی می‌رسید و می‌گفت که علت نباریدن باران آن است که ازل سحر و جادو می‌کند و تمام اوراق سحر و جادو را در سبیدی به سقف اطاق آویزان نموده است ... کم کم این شایعه در شهر می‌پیچد و مردم دهان به دهان آن را تعریف می‌کنند ... پس از مدتی همه باور می‌کنند که علت نباریدن باران سحر و جادویی است که ازل می‌کند.

روزی تصمیم می‌گیرند که در نبودن ازل به خانه او بروند و سبید را پیدا کرده و آن‌چه در آن بود آتش بزنند ... و همین کار را انجام می‌دهند. شب که مشکین قلم به منزل آمده و از جریان مطلع می‌گردد، سر به آستان می‌گذارد و شروع به گریه و زاری می‌کند که یا حضرت بهاء‌الله چه غلطی کردم ... اگر فردا

باران نبارد اوضاع من خراب می‌شود. مدت‌ها در حال مناجات و گریه و زاری بوده و با قلبی حزین از حضرت بهاء‌الله می‌خواسته که باران بیاید ... سحر خوابش می‌برد و صبح خیلی زود از سر و صدا بیدار می‌شود و می‌بیند رگبار شدیدی شروع به باریدن کرده و از خوشحالی رقص کنان از اطاق خارج می‌شود ... و محبت مردم نسبت به او افزایش می‌یابد ... این عمل موجب می‌شود که او و چند نفر دیگر توانستند از جزیره قبرس خارج شده و نجات پیدا کنند.

* * *

۱۰ - روزی در طهران میرزا تقی‌خان امیرکبیر از جمال مبارک پرسید این که در قرآن آمده تر و خشکی نیست مگر در کتاب خدا، چه معنی دارد؟ فرمودند: "یعنی همه چیز در قرآن هست." پرسید مثلاً راجع به من چیزی در قرآن هست؟ فرمودند: "بلی، آن‌جا که می‌فرمایند [اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتُ نَفِیْاً.] میرزا تقی‌خان از این کنایه سخت برآشفته ولی کظم غیظ کرد و دوباره پرسید راجع به پدر من چگونه فرمودند: "آن‌جا که می‌فرمایند [حَتّٰی یَاْتِنَا بِقُرْبَانَ تَاکُلُهٗ النَّارُ.] چون نام پدر میرزا تقی‌خان قربان بود و چون آشپز قائم‌مقام بود، با آتش سر و کار داشت.

* * *

۱۱ - جناب اردشیر هزاری حکایت می‌کند که عصر ۲۴ رجب ۱۳۳۱ احضار فرمودند. با نهایت شادمانی با خضوع به حضور مبارک مشرف شدیم. دو نفر از علمای مصر به حضور مبارک مشرف بودند و گویا سؤالی کرده بودند که هیکل مبارک مشغول جواب بودند. بعد از اتمام جواب، حضرات برخاستند و مرخص شدند. بعد، در بیرون، از سید اسدالله قومی پرسیدم که موضوع چه بود. سید اسدالله گفت که من هم کنجکاو بودم و از این دو نفر موضوع را پرسیدم و آن‌ها این‌گونه جواب دادند:

"گفتند حقیقت آن است که حضرات علمای بزرگ مصر اخیراً با هم مشورت و صحبت کرده بودند که بهاء‌الله در ایران ادعایی کرد و جمعی قبول کردند و علمای ایران هم‌تی کردند و جمعی از پیروانش را کشتند و خودش را تبعید کردند. حال پسر ایشان عباس افندی برای پیشرفت مقاصد پدر خویش قیام

کرده. حتی مسافرت به امریکا و اروپا نموده و جمعی را فریب داده و حالا مراجعت کرده. خوب است ما هم اقدامی بکنیم. با هم مشورت کردند و پنج سؤال از قرآن در ورقه‌ای نوشتند و ما را مأمور کردند بیاوریم و بدهیم که این آیه‌ها را تفسیر کنند و معنی آن‌ها را به خط خودشان بنویسند و ببریم تا اشتباه و نواقص آن را در همان ورقه بنویسیم و بدهیم در مجله و روزنامه طبع و نشر گردد.

خلاصه ما برحسب مأموریت آمدیم. دفعه اول که به حضور رفتیم نوعی اظهار محبت فرمودند که خجالت مانع شد که ورقه را تقدیم کنیم. نشستیم و ایشان شروع به صحبت فرمودند و در ضمن بیاناتشان یکی از سؤالات علماء را جواب دادند. ما خیلی حیرت کردیم و تصور کردیم تصادفی به یکی از سؤالات جواب داده است. عصر همان روز اول، مجدداً احضار شدیم. رفتیم. بیشتر اظهار محبت کردند و در ضمن صحبت یک آیه دیگر از سؤالات را تفسیر فرمودند. فکر کردیم که این ورقه در بغل ما است، نمی‌شود که تصادفی دو سؤال را جواب داده باشند. خیلی در فکر بودیم. فردا صبح باز دعوت فرمودند. این دفعه ضمن صحبت‌هایشان به دو سؤال دیگر نیز جواب دادند. خیلی در فکر فرو رفتیم. امروز عصر هم با اظهار محبت به آخرین سؤال جواب دادند و ما شرم کردیم و ورقه علماء را اصلاً به ایشان ندادیم و دانستیم ایشان علم غیب دارند. اکنون می‌رویم که به آقایان علماء موضوع را بگوییم.

دنباله دارد

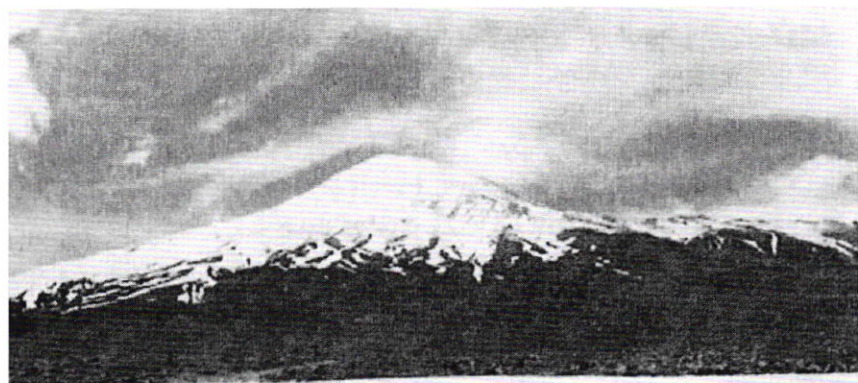


ایران

از: زنده‌یاد دکتر خسرو فرشیدورد

این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست
 این خاک چه زیباست ولی خاکِ وطن نیست
 آن دختر چشم‌آبی گیسوانِ طلایی
 طنناز سیه‌چشم، چو معشوقهٔ من نیست
 آن کشور نو، آن وطنِ دانش و صنعت
 هرگز به دل‌انگیزی ایرانِ کهن نیست
 در مشهد و یزد و قم و سمنان و لرستان
 لطفی است که در "گلگری" و "تیس" و "پکن" نیست
 در دامن بحر خزر و ساحل گیلان
 موجی است که در ساحل "دریای عدن" نیست
 در پیکر گل‌های دلاویز شمیمیران
 عطری است که در نافی "آهوی ختن" نیست
 آواره‌ام و خسته و سرگشته و حیران
 هرجا که زوم، هیچ‌کجا خانهٔ من نیست
 آوارگی و خانه‌بدوشی چه بلایی ست
 دردی است که همتاش در این دیر کهن نیست
 من بهر که خوانم غزل سعدی و حافظ
 در شهر غریبی که در او فهم سخن نیست
 هرکس که زُند طعنه به ایرانی و ایران
 بی شبهه که مغزش به سر، و روح به تن نیست

پاریس "قشنگ است ولی نیست چو تهران"
 لندن "به دلاویزی شیراز کهن نیست"
 "هرچند که سرسبز بُود دامنه" آلپ
 چون دامن البرز، پُر از چین و شکن نیست
 این کوه بلند است ولی نیست دماوند
 این رود چه زیباست ولی رود تَجَن نیست
 این شهر عظیم است ولی شهر غریب است
 این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست



عکس سراسرهما از قله دماوند

عبدالبهاء، خلع سلاح و صلح جهانی

جناب پیتر اسمیت *
برگردان: جناب عرفان ثابتی



مفهوم «صلح جهانی» از زمان بهاء‌الله، بنیان‌گذار آیین بهائی، جزء مهمی از تعالیم این دین بوده است. عبدالبهاء، فرزند ارشد و جانشین بهاء‌الله، هم در آثار خود بر این امر تأکید کرده است.

بهاء‌الله از اواخر دهه ۱۸۶۰ در عکا، که بخشی از قلمرو امپراتوری عثمانی در سوریه به‌شمار می‌رفت، زندانی بود. او در نوشته‌های خود در این دوره راه حل نهایی مشکلات دنیا را اتحاد معنوی و دینی همه مردم جهان از طریق «صلح اعظم» می‌داند. به نظر او، چون دین بهترین مبنای بهروزی بشر است، چنین وحدتی به درمان دردهای دنیا می‌انجامد. اما وی اتحاد دینی را رُخدادی قریب‌الوقوع نمی‌پندارد و بنابراین، صلحی محدودتر میان ملل تندخوی جهان را ضرورتی عاجل و عامل اصلی حفظ بشر می‌شمارد. به عقیده او، جنگ نه تنها علت اصلی مصائب

مردم دنیاست، بلکه هزینه‌های گزافش هم کمرشکن است.

بهاء‌الله می‌گوید یگانه راه حل موجود، صلح سیاسی دائم میان کشورهاست. قدرت‌های بزرگ جهان باید با یک‌دیگر آشتی کنند، و مجمعی "فراگیر" برای بنا نهادن پایه و اساس صلح جهانی تشکیل دهند. پس از این که حکام جهان به توافق دست یافتند، نوعی نظام امنیت جمعی از صلح محافظت خواهد کرد - کشورهای دنیا توافق می‌کنند که همگی یک‌پارچه با هر کشور متجاووزی مبارزه کنند. به لطف صلح جهانی، کشورها دیگر با انباشتن مهمات و تسلیحات گران‌قیمت نیاز نخواهند داشت زیرا تنها مقدار اندکی سلاح برای دفاع از خود و حفظ نظم داخلی کافی خواهد بود.

عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه (۱۸۷۵)، در الواح یا همان نامه‌های پُرشمارش، و در سخنرانی‌های عمومی خود در اروپا و آمریکای شمالی (۱۹۱۳-۱۹۱۱) پیام پدرش را تکرار کرد. او در سفر طولانی خود به اروپا و آمریکای شمالی (در زمانی که اکثر اروپایی‌ها تصور نمی‌کردند به زودی جنگی جهانی رُخ دهد که در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ به شدت به دنیا آسیب برساند) چند بار در مورد احتمال وقوع جنگ هشدار داد، به ویژه به خطرات ناشی از انباشت فزایندهٔ تسلیحات در اروپا و بی‌ثباتی منطقهٔ بالکان اشاره کرد. پس از شروع جنگ جهانی اول، عبدالبهاء آن را فاجعه و جنایت خواند.

به نظر عبدالبهاء، تمدن حقیقی تنها وقتی به وجود خواهد آمد که رهبران "بلند همت" جهان "به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ" برای ایجاد صلح عمومی پیش‌قدم شوند. این رهبران باید مصمم باشند و پس از مشورتی فراگیر در پی تأسیس اتحادیه‌ای جهانی برآیند. آن‌ها باید معاهدهٔ محکمی را تصویب کنند که همهٔ مرزهای بین‌المللی و روابط میان کشورها را مشخص سازد و اندازهٔ نیروهای مسلح هر کشور را محدود کند، زیرا افزایش قوای نظامی سوء ظن دیگر کشورها را برمی‌انگیزد. از آن پس، اگر کشوری این معاهدهٔ "مقدس" را نقض کند، همهٔ کشورها با او مقابله خواهند کرد. در این صورت، هر کشوری برای حفظ نظم داخلی خود تنها به نیروی نظامی اندکی نیاز خواهد داشت

و مسابقه تسلیحاتی بین‌المللی پایان خواهد یافت. در نتیجه، می‌توان از نیروها و منابع انسانی در صنایعی بهره برد که به بهروزی و پیشرفت مردم دنیا کمک می‌کند، مردمی که از "تحمل اِثقال [بار سنگین]" هزینه‌های نظامی خلاص خواهند شد. صلح عمومی به "آزادی جهانیان" خواهد انجامید.

بدین‌ها ممکن است چنین امری را ناممکن بشمارند اما در امور بشری هیچ‌چیز را نباید دست‌نیافتنی پنداشت، به ویژه اگر رهبران "کامله ماهره" به "فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار" با "غیرت" و "همت بی‌همتا" در پی تحقق این امر برآیند. به نظر عبدالبهاء، بسیاری از اموری که در گذشته ناممکن و آرمانی به‌شمار می‌رفت، در زمان او تحقق یافته بود (وی در این اثر از این امور نام نمی‌برد اما می‌دانیم که او و دیگر رهبران بهائی از حامیان و ستاینندگان مبارزه مؤثر و شدید با برده‌داری در قرن نوزدهم بودند). در سال ۱۹۱۲ عبدالبهاء در مصاحبه با روزنامه‌ای در کانادا گفت که فشارهای اقتصادی ناشی از هزینه‌های گزاف تسلیحات و جنگ‌افزارهای مدرن می‌تواند به خلع سلاح بیانجامد.

در دسامبر ۱۹۱۹، عبدالبهاء در نامه به هیئت اجرایی "سازمان مرکزی صلح پایدار در لاهه" شروط لازم برای تشکیل "دیوان عالی بین‌المللی" مورد نظرش را برشمرد: مجلس ملی هر کشور باید متناسب با جمعیت آن کشور نمایندگانی خیره در حقوق و روابط بین‌الملل و آگاه از نیازهای اساسی جهان را انتخاب کند. در صورت تأیید مجلس اعیان، هیئت دولت و رئیس‌جمهور یا پادشاه کشور، این افراد به عضویت مجمعی جهانی درمی‌آیند که از قدرت تصمیم‌گیری درباره همه مسائل بین‌المللی بهره‌مند است. به نظر عبدالبهاء، مجمع تازه تأسیس "جامعه ملل" به اندازه کافی قدرت نداشت و حیطة عملش محدودتر از آن بود که صلحی واقعی بیافریند.

به نظر عبدالبهاء، آفرینش دنیایی صلح‌آمیز پیوندی ذاتی با طرح‌ها و اصول اجتماعی دیگری داشت که بعضی از آن‌ها را در فهرست‌هایی از اصول عمده بهائی گنجانده بود که در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود ارائه می‌داد. بدون این‌ها دست‌یابی به صلح واقعی و حفظ آن ممکن نبود. او تأکید می‌کرد که:



- ۱ - نوع بشر یکی است و باید از راه‌هایی مثل افزایش داد و ستد جهانی و ترویج زبانی بین‌المللی علاوه بر زبان‌های بومی، همبستگی بشر را تقویت کرد.
- ۲ - تعصبات دینی، قومی، اقتصادی و ملی‌گرایانه یکی از علل اصلی ستیزه‌جویی و خونریزی در جهان است، و تا وقتی مردم دنیا این تعصبات را کنار نگذارند، تخریب "بنیان انسانی" ادامه خواهد یافت.
- ۳ - دین مبنای اصلی تربیت اخلاقی بشر است، اما باید با علم و عقل همخوانی داشته باشد. هدف حقیقی دین ترویج دوستی و محبت میان مردم است. اگر دینی مروج نزاع و جدال باشد بهتر است از آن پیروی نکنیم.
- ۴ - برای دستیابی به سعادت باید تمدن مادی و "الهی" را با یکدیگر ترکیب کرد: همین تمدن مادی عاری از معنویت بوده که تسلیحات و جنگ‌افزارهای هولناک را تولید کرده است.
- ۵ - تا وقتی زنان به برابری با مردان دست نیابند بشریت پیشرفت نخواهد کرد.

بهره‌مندی از آموزش، حقوق مدنی، و توانمندسازی سیاسی زنان، ضرورت‌هایی حیاتی است. توانمندسازی زنان به مخالفت با جنگ دامن می‌زند زیرا مادران رضایت نمی‌دهند که پسرانشان در جنگ قربانی شوند.

۶ - باید علوم و هنرها را به همه کودکان آموخت. اگر پدر و مادری نتوانند چنین امکانی را برای فرزندان خود فراهم کنند، در این صورت جامعه وظیفه دارد که این مسئولیت را برعهده گیرد. آموزش دختران و پسران باید یکسان باشد.

۷ - ثروت مادی باید افزایش یابد تا همه از "اسارت عالم طبیعت" آزاد شوند. دولت‌ها باید بکوشند تا رفاه مردم افزایش یابد. فقر و غنای شدید باید از بین برود تا مایحتاج زندگی همه تأمین شود.

۸ - شیوه‌های دموکراتیک حکومت باید گسترش یابد و عدالت ترویج شود. سرکوب ظالمانه مردم باید پایان یابد.

خلع سلاح همه کشورهای باید هم‌زمان باشد. در غیر این صورت، هیچ کشوری با میل و رغبت چنین نخواهد کرد. استقلال و یک‌پارچگی همه کشورهای باید تضمین شود. باید صلح‌دوستی را در افکار عمومی پرورش داد. بانک‌داران و سرمایه‌داران باید تأمین هزینه‌های جنگ را متوقف کنند. شرکت‌های حمل و نقل باید از انتقال تسلیحات خودداری کنند. سربازان باید به طور رسمی خواهان صلح شوند.

* پیتر اسمیت دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه مایه‌دول در تایلند و نویسنده آثاری همچون "ادبان بایی و بهائی: از تشیع موعودبار تا دینی جهانی" (انتشارات دانشگاه کمبریج ۱۹۸۷) و "درآمدی به آیین بهائی" (انتشارات دانشگاه کمبریج ۲۰۰۸) است. او این مقاله را به درخواست آسو نوشته است.

حُبَاب

خانم دکتر طاهره خدادوست (فروغی)

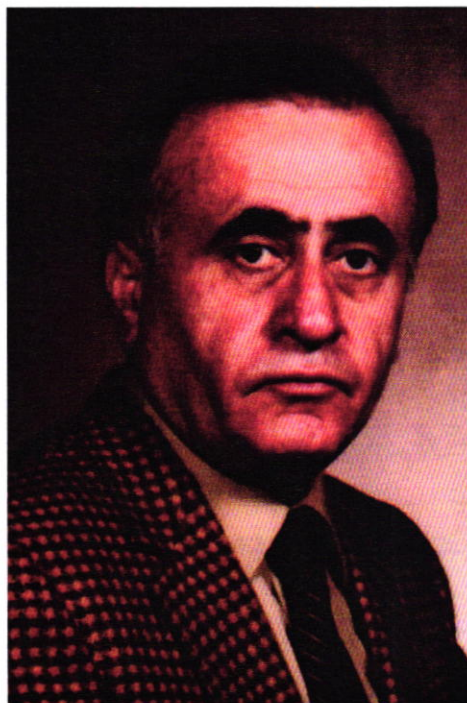
زندگی خالی حُبَابی بیش نیست
 عهد پیری و شبابی بیش نیست
 باطنش توخالی و پوشالی است
 ظاهرش رنگ و لعابی بیش نیست
 گرچه باشد پُر فُسون و دلفریب
 جاده پُر پیچ و تابی بیش نیست
 عمر را پُر طول و عرض انگاشتیم
 گرچه درواقع شهابی بیش نیست
 از چه پنداریم دنیا دائمی است
 کاین جهان کوتاه خوابی بیش نیست
 زندگی از دور بنماید چو بحر
 لیک درواقع سرابی بیش نیست
 گرچه بس غوغاست در این زندگی
 پای تمکین در رکابی بیش نیست
 گاه شادی و سرور است و حُبور
 گاه دیگر اضطرابی بیش نیست
 سوز عشق و عاشق و معشوق و می
 جز خیالی در شبابی بیش نیست
 پیری و فرتوتی و درم‌اندگی
 جز غروب آفتابی بیش نیست

حاصل یک عمر در این سرزمین
 یک دو روزی خورد و خوابی بیش نیست
 این جهان کی داده عمر جاودان
 عمر جاویدان سحابی بیش نیست
 مُلک جاوید و سرای عاقبت
 قصه پُر آب و تابی بیش نیست
 هیچ کس از ما نپرسد میل ما
 زندگی حُکم غیابی بیش نیست
 داستان این جهان و آن جهان
 جز حضوری و غیابی بیش نیست
 چون که خورشید تَنَت خاموش شد
 مابقی مثنی ترا بی بیش نیست
 حاصل اعمال تو در این جهان
 جز ثوابی از صوابی بیش نیست
 خالق و مخلوق و هَم کَل وجود
 غیر نام نیک خوابی بیش نیست
 هان چه خوش گفته است خیام حکیم
 هرچه انگاریم خوابی بیش نیست
 پرده‌ای اندر میان است این زمان
 پرده چون افتد سرابی بیش نیست
 طاهره از زندگی پُـاـیـنـدگی
 نی طلب کن چون حُبابی بیش نیست



برگرفته از کتاب "خاطرات و مناظرات"
 نوشته: دکتر نصرت‌الله محمّد حسینی

دکتر گیو خاوری علیه رضوان‌الله



جناب دکتر گیو خاوری از حقوقدانان نامدار و برجسته بهایی بود که دکترای حقوق قضایی خویش را از دانشگاه طهران دریافت کرده و سال‌ها در نهایت صداقت و جوانمردی از حقوق مظلومان دفاع نموده و برخی از دفاعیات پُر سر و صدای او در نشریات ایران زمین انتشار یافته بود.

دکتر خاوری بر پایه آگاهی عمیق خویش از معارف بهایی سال‌ها در کلاس‌های امری چه در ایران و چه در باختران به تدریس اشتغال داشته و گروهی از مشاهیر بهاییان، افتخار شاگردی او را داشته‌اند.

از میان آنان در ایام اقامت در ایران، دانشمند ارجمند جناب دکتر هوشنگ رأفت و ادیب لیبب جناب مهندس بهروز جباری را توان نام بُرد. دکتر خاوری پژوهش‌گر و نویسنده‌ای بود که هرچه می‌نوشت در نهایت صحت بود. مقالات او در نشریات بهایی و از جمله عندلیب، پیام بهایی، پیام بدیع و پژوهش‌نامه انتشار یافته و چند کتاب بسیار مفید از او به چاپ رسیده و یا در جریان تصویب و انتشار است. وی نقّادی دقیق و مشوقی مهربان برای پژوهش‌گران

بود. دکتر خاوری هم‌چنین بارها در کنفرانس‌های محلی، ملی و بین‌المللی به ایراد سخنان آموزنده پرداخته بود.

دکتر خاوری در طول حیات خویش از استادانی چون جنابان فاضل مازندرانی، سید حسن هاشمی‌زاده متوجه، اشراق خاوری و دکتر محمد باقر هوشیار استاد ممتاز دانشگاه طهران بهره برده است. ذکر این نکته ضروری است که وی شیوهٔ ابتکاری زبان‌آموزی فارسی را که دکتر هوشیار ارائه کرده بود آموخته و آن را به ویژه در جمع بهاییان استان گیلان تعمیم بخشیده تا بی‌سوادان و کم‌سوادان از آن بهره گیرند.

دکتر خاوری در طول سال‌های تحصیل در دبستان، دبیرستان و دانشگاه نیز از محضر برخی از استادان برجستهٔ غیربهایی بهره برده است. از میان آنان دو استاد برجستهٔ دانشگاه طهران جنابان دکتر سید صادق گوهرین و سید محمد مشکوه را توان نام برد. از جمله هم‌کلاسان او در دورهٔ نوجوانی سرایندهٔ نامدار هوشنگ ابتهاج (ه - الف - سایه) و نویسنده و پژوهش‌گر پُر کار دکتر ابراهیم باستانی پاریزی بوده‌اند.

شرح احوال جناب دکتر گیو خاوری از این قرار است: اجداد پدری او اهل لاهیجان و نیاکان مادری اهل بندر پهلوی (غازیان) بوده‌اند. جدّ مادریش شادروان آقا مهدی نزد عموم "مهدی بابی" شهرت داشته است. جدّ پدری شادروان مهدی محمد جعفر بوده که وسیلهٔ برادرش، جدّ خاندان محترم پاکپور، به امر الهی مؤمن گشته است. نام شادروان پدر دکتر خاوری عزیزالله و نام مادر عزیزش طوبی خانم بوده است. دکتر خاوری در سال ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی) در رشت چشم به جهان گشوده و به شرحی که مفصل است نام او را "گیو" از قهرمانان نام برده در شاهنامهٔ فردوسی نهاده‌اند. بستگان دکتر خاوری در هدایت مردمان به آیین بدیع یزدان پُر تلاش بوده‌اند و از جمله مؤمنانی که به همت آنان به امر اعظم ایمان یافته‌اند شادروان سرهنگ عباسقلی شاهقلی از جاودانگان تاریخ بهایی بوده است.

تحصیلات دبستانی و دبیرستانی دکتر خاوری در رشت انجام یافت و

هنوز بسیار جوان بود که به عضویت لجنه جوانان بهایی آن شهر انتخاب شد و اداره کتابخانه بهایی نیز بدو محول گشت. از همان زمان در اندیشه هدایت مردمان بود و با هم‌شاگردی‌ها و معلمان خویش در باب امر بدیع مذاکره و مراد داشت.

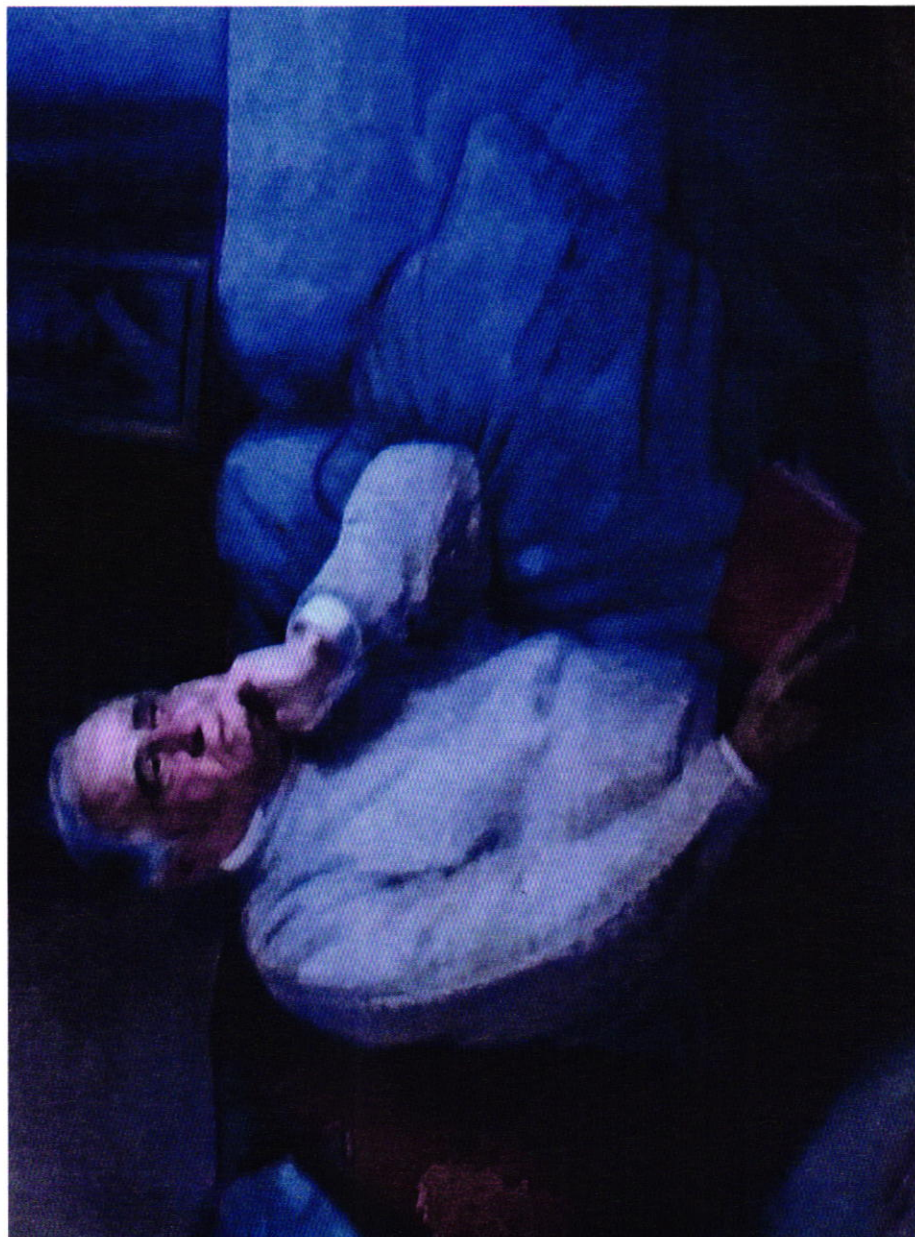
دکتر خاوری در آغاز مصمم بود که به دانشکده پزشکی برود و طبیب شود ولیکن به شرحی که مفصل است، از جمله بیماری پدرش، او را از آن باز داشت و سرانجام به دانشکده حقوق دانشگاه طهران راه یافت و به اخذ درجه دکترای حقوق قضایی نائل شد و از حقوق‌دانان برجسته زمان گردید. او در ایام تحصیل در دانشکده حقوق و تا مدتی بعد کارمند بانک ملی ایران نیز بود. سپس از بانک استعفاء داد و مستقلاً به عنوان وکیل دعاوی به کار پرداخت. شرح خدمات حقوقی او به یاران بهایی و دیگر مردمان بسیار مفصل است و بی‌اغراق می‌توان گفت که او یکی از باشرف‌ترین وکلای دادگستری در ایران بود. وی در سال ۱۳۴۲ خورشیدی از سوی شرکت ملی نفت ایران به وکالت و مشاوره حقوقی در آن سازمان دعوت شد که کارش تا سال ۱۳۵۵ خورشیدی ادامه یافت.

دکتر خاوری در سال ۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی) با دوشیزه طاهره خانم ازدواج نمود. سرکار طاهره خانم متولد رشت است و تحصیلات خویش را در همان شهر به پایان برده است. خانواده وی از مالکان بزرگ و سرشناس گیلان بوده‌اند که با کشورهای مختلف داد و ستد تجاری داشتند. طاهره خانم به همت طوبی خانم مادر عزیز دکتر خاوری در ظل امر مبارک وارد شده و بارها بیان نموده که رفتار نیک مادر شوهرم سبب اقبال من به امر الهی گشته است. طاهره خانم در طول پنجاه و هشت سال زندگی با دکتر خاوری همکار فداکار و یار وفادار او بوده است. وی همواره در ابلاغ امرالله به نفوس طالبه کوشان بوده و هست.

نتیجه ازدواج دکتر خاوری با طاهره خانم سه فرزند است که فرزند نخست به نام بهروز چند سال پیش متأسفانه بر اثر تصادف اتومبیلش در روزی یخبندان درگذشته و به ملکوت ابدی واصل گشته است. وی فارق‌التحصیل دانشگاه دولتی اوهایو بوده است. بهروز در خدمات امری بسیار موفق بوده است. فرزند دوم دکتر بیژن است و او فارق‌التحصیل دانشکده پزشکی و نیز دانشکده حقوق است و صرفاً

وکالت دادگستری را برگزیده و اینک از صاحب منصبان برجسته در سازمان دولتی آمریکا است. وی در خدمات امری نیز موفق است. فرزند سوم این خاندان جلیل، بانو دکتر پریسا خاوری است. وی در کلاس چهارم دبستان در مدرسه آمریکایی طهران بود که به توصیه عمویش جناب دکتر محمد رضا خاوری که ساکن آمریکا بود و نیز تصمیم پدر و مادرش به آمریکا فرستاده شد. البته اعضاء خانواده نیز بعداً ساکن آمریکا شدند. پریسا خانم به تحصیل خویش ادامه داد و سرانجام در رشته جراحی و درمان بیماری‌های زنان تخصص یافت و اینک یکی از پزشکان برجسته بهایی است. بانو دکتر پریسا با نهایت خلوص قائم به خدمت امرالله است و کمک‌های ارزنده او به تشکیلات بهایی و به ویژه نشریه "پیام بدیع" مداوم است.





پایان بخشی دوران پیامبری

جناب فرامرز دانش‌پژوه

مقدمه

باور پیروان آئین‌های گوناگون بر این که پیامبری که آن‌ها خود را پیرو آن می‌دانند پایان بخش زنجیره پیامبرانی است که خداوند برای راهنمایی فرزندان آدم فرستاده، از دیرباز چنددستگی و گاه دشمنی در میان آدمیان پدید آورده است. اگر ریشه‌یابی شود، باورهای بسیار نادرستی در این گوناگونی خودنمایی می‌کنند. برداشت‌های آدمیان از سخنان پیامبران و تلاش برای آن که دیگران هم همان برداشت را بپذیرند که آن‌ها پذیرای آن شده‌اند، این دشواری را در پهنه این جهان پدیدار ساخته است. هرگز برای آن‌ها سخن گفتن جز درباره آن‌چه که درست می‌پندارند نه شیوایی داشته و نه زیبایی که بخواهند به آن روی آوردند.

از آن گذشته، آئین‌های خداوند چند نیستند و تنها یک آئین است و بس. این آئین آغازی دارد و پایانی ندارد. این آئین خداوند، هر از گاهی رویی تازه از خود نشان می‌دهد که درخور مردمان آن زمان است. هنگامی که پرده دیگری را کنار می‌زند، خداوند به مردمان نوید می‌دهد که چون اندکی از گذشته بزرگ‌تر شده و برداشت‌هایشان بهتر شده، پس پیامبر تازه‌ای می‌فرستد تا راهی دیگر نشان دهد، بین آن‌ها هماهنگی پدید آورد، از دشمنی دورشان کند و به دوستی و مهر ورزیدن نزدیکشان سازد. پس اگر همه آئین‌ها را یک آئین بدانیم که در زمان‌های گوناگون آشکار شده‌اند، دیگر نمی‌توان گفت "پیامبر مسیحیان" یا "پیامبر یهودیان"؛ چه که همه آن‌ها پیامبران همه آدمیان بوده‌اند. می‌توان گفت پیامبر خدا که در فلان سال از پس پرده رُخ آشکار ساخت و سخن خدا بازگفت و نوید داد که چون بزرگ‌تر شوید و توان شما در پی بردن به آن‌چه که خدای فرماید فزونی یابد، دیگر کسی را خواهد فرستاد تا سخنان تازه بگوید و شما را با آن‌چه که

خردمندی خداوند بازگفتنش را دور از خردمندی نداند، آشنا خواهد کرد. با این همه، از دیرباز آدمیان پیامبران را آدم‌هایی مانند دیگران می‌دانستند و خود آنها نیز جز این نمی‌گفتند. یکی می‌گفت چرا مرا نیکوکار گفتی که نیکو تنها یکی است و آن پدر است که در آسمان است؛ دیگری می‌گفت من هم آدمی مانند شمایم؛ خداوند با من سخن می‌گوید که به شما بازگویم؛ دیگری می‌گفت خدای فرمود که من نتوانم او را ببینم. پس همه خود را یکسان با دیگر مردمان می‌شناساندند و مردمان نیز جز این نمی‌دانستند. آن دوران سپری شد؛ اینک دوران دیگری آغاز شده است که به راستی دیگر پیامبری نخواهد آمد که بگوید من هم مانند دیگر مردمان هستم؛ مردمان هم بخواهند او را مانند خویش بپندارند. در این کوتاه سخن، به آنچه که در سخنان خدا در این زمان گفته شده خواهیم پرداخت و نخست به آنچه که تاکنون در پاسخ باورمندان به پایان‌بخش بودن پیامبران گفته می‌شد نگاهی خواهیم داشت که بگوییم نه آنچنان بوده که تاکنون گفته شده است.

معتقدات دیگر ادیان

اعتقاد پیروان سه دیانت بزرگ جهان، آئین موسوی، آئین مسیحی و آئین اسلام به خاتمیت سه مظهر ظهور عظیم الهی، حضرت موسی، حضرت مسیح حضرت محمد بر پایه کلام گذرایی است که هریک از آنها به نحوی بیان کرده‌اند.

یهودیان را اعتقاد بر آن است که دیانت حضرت موسی آخرین دین است و چون موعودشان ظهور فرماید البته مروج آن آئین خواهد بود. حضرت مسیح نیز بر این نکته صحه گذاشته‌اند، "گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. هرآینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه‌ای یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود." (انجیل متی، باب ۵، آیات ۱۷ - ۱۸)

در باب خاتمیت حضرت مسیح نیز بیانی از آن حضرت موجود است که می‌فرماید، "آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد

شد. (همان، باب ۲۴ آیه ۳۵)

در قرآن کریم نیز آیه‌ای در این باب موجود است. آیه ۴۰ از سوره احزاب گویای آن است که، "ماکان محمد ابا اخذ من رجالکم ولیکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً." و حدیثی نیز مروی است که حضرت رسول به حضرت علی بن ابی طالب فرمودند، "لا نبی بعدی."

این‌ها تنها دلایلی است که پیروان این سه آئین در اثبات خاتمیت آن سه رسول الهی اتیان می‌کنند و بر آن پافشاری می‌نمایند و خود را از پیامبران پس از آن‌ها محروم می‌سازند و بر این گمانند که اعتقاد به خاتمیت رسولان مورد اعتقادشان سبب رستگاری آن‌ها خواهد شد.

استدلال‌های گذشته در ردّ خاتمیت

در گذشته استدلال‌هایی در ردّ خاتمیت حضرت رسول اکرم مطرح می‌شد که عمدتاً حول دو نکته طائف بود. اول معنای کلمه خاتم و خاتم؛ و دیگر تفاوت بین رسول و نبی. بحث این‌گونه بود که حضرت محمد پایان‌بخش نفوسی است که تحت عنوان "نبی" یعنی پیام‌آور، از سوی خداوند ظاهر می‌شدند. طبق اعتقادات، نبی دارای شریعت مستقل نبود و در ظلّ رسول مستقل و اولوالعزم ظاهر می‌شد و پیروان رسول را هدایت می‌فرمود. اما، رسول شخصی بود که از طرف خداوند با شریعت مستقل که ناسخ شریعت سالفه بود ظهور می‌فرمود و بعضی از احکام شریعت قبل را تأیید و برخی را نسخ می‌فرمود.

استدلال می‌شد که مقصود از "خاتم النبیین" این است که حضرت رسول اکرم زینت پیامبران بوده نه پایان‌بخش آن‌ها و خاتم را باید به فتح "ت" تلفظ کرد نه به کسر "ت"، زیرا با مفهوم آیه نیز هماهنگ خواهد بود. زیرا اتهام ازدواج حضرت رسول با همسر مطلقه پسرخوانده‌اش زید را، که در آن عصر به منزل پسر محسوب می‌شد و ممنوع بود، از ایشان رفع می‌کرد و عظمت مقام و پاکی و معصومیت ایشان را اثبات می‌نمود و هیچ ارتباطی نداشت که ناگاه، بدون این که محلی از اعراب داشته باشد، راجع به خاتمیت ایشان سخنی به میان آورد. یا آن که در همان آیه به خاتمیت رشته انبیاء و نه رُسل اشاره کرده و سلسله رسولان الهی را

ختم نفرموده است. پس لابد بین رسول و نبی تفاوتی است که آیه قرآنی این دو را پشت سر هم آورده است.

تغییر اصطلاحات در هر دور

اصطلاحاتی که در هر دور به کار می‌رود ممکن است در ادوار دیگر به آن معنی به کار نرود. بدین لحاظ آن معنی که در دوری برای اصطلاحی قائل می‌شوند، دیگر در دور بعد مستفاد نمی‌شود. برای مثال، واژه رسول در دور حضرت مسیح به برخی پیروان اطلاق شد مانند "پولس رسول" یا "پطرس رسول"، اما در دور اسلام به صاحب شریعت اطلاق شده و محمد رسول الله گفته شده است.

در دیانت بهائی معنای این اصطلاحات به کلی تغییر کرده و دیگر به مفاهیم سابق آورده نمی‌شود. در بیانات گوناگون حضرت بهاء الله مفاهیم این اصطلاحات بیان شده است. به چند مورد اشاره می‌شود:

نبی: "انّ النبی من آمن بنبأی" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۰۶): "انّ النبی من اخبر الناس بهذا النبأ القوم الأقدم القديم." (همان، ص ۲۴۴)

رسول: "الرّسول من بلغ رسالاتی و هدی الذّین ظلّوا السّبیل." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴ / به صفحه ۲۰۶ همان مأخذ و نیز صفحات ۴۰۹-۴۱۰ کتاب بدیع نیز توجه شود.)

امام: "الإمام من قام امام وجهی و فاز بایامی." (کتاب بدیع، ص ۴۱۰): "والإمام من قام امام وجهی بخضوع مبین." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴)

ولی: "الولی من دَخَلَ حصن ولایتی و انقطع عن سوانی" (کتاب بدیع، ص ۴۱۰): "والولی من استحصن فی حصن ولایتی المحکم المتین." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۴۴)

وصی: "الوصی من وصی الناس بما نُزِلَ من ملکوتی من بدایع اوامری و احکامی" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۰۶): "الوصی من وصی الناس بما أتاه فی لوح حفیظ" (همان، ص ۲۴۴): "الوصی من وصی نفسه ثم العباد بحیّی و ذکری و ثنائی." (کتاب بدیع، ص ۴۱۰)

در این مقام شایان ذکر است که حضرت بهاء الله تصریح دارند که ادعای نبوت و وصایت و هرآنچه که قوم درباره آن تصویری در مخیله‌شان است، ندارند. بلکه مقام ایشان با آن کاملاً متفاوت است: "قل إِنَّا مَا ادْعِينَا النّبُوّه وَلَا الوصایه وَلَا مَا عندالقوم. یشهد بذلك القیوم و مَنْ عنده علمُ الاسرار." (لنالی الحکمه، ج ۲، ص ۱۱۸)

حتی قوم را ملامت می‌فرمایند که هنوز حول این‌گونه سخنان طائفند و سخن از نبوت و امثال آن به میان می‌آورند: "إِنَّ الْحَقَّ قَدْ أَتَى بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ وَ النَّاسُ یَسْتَلُونَ عَنِ النَّبُوّه وَ امثالها. قُلْ تَبَّ لَكُمْ وَ لِلَّذینَ اتَّبَعُوا اوْهَامَ الْغَافِلینَ." (لنالی الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۱)

ادعای حضرت بهاء الله

همان‌طور که مشاهده شد حضرت بهاء الله ابداً ادعای نبوت و وصایت و رسالت و امثال ذلك، یعنی هرآنچه که نزد قوم مصطلح است، نفرموده‌اند. در واقع در این ظهور بر ختم نبوت مهر صحه و تأیید گذاشته شده است. زیرا دوران نبوت سپری شده و دوران دیگری آغاز شده است.

حضرت بهاء الله صریحاً می‌فرمایند، "از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود. نبوت ختم شد. حق با رایه اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲۰)

زمان لن‌ترانی سپری شده و آن حجاب مرتفع گشته است. جمال قدم با صراحت تام می‌فرماید، "ای طالبان باده روحانی، جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی، بی حجاب لن‌ترانی، می‌فرماید: [چشم دل و جان را محروم ننمایید و به محل ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید.]" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۰)

در واقع حضرت بهاء الله ختم نبوت را در این بیان که در جواهرالاسرار عزّ نزول یافته تصریح می‌فرمایند، "ثم اعلم بانّ هذه الجئنه فی یوم الله اعظم من کلّ الجنان و الطف من حقایق الرضوان. لأنّ الله تبارک و تعالی بعدالذی ختم مقام النبوه فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه كما نزل فی ملکوت العزه [ولکنه رسول الله

و خاتم النبیین] وَعَدَّ الْعِبَادَ بِلِقَائِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِعَظْمَةِ ظُهُورِ الْبَعْدِ كَمَا ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ لَمْ يَكُنْ جَنَّهُ اعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَارْتِبَهُ أَكْثَبَرُ مِنْ هَذَا، إِنْ أَنْتُمْ فِي آيَاتِ الْقُرْآنِ تَتَفَكَّرُونَ فَهَيِّنًا لِمَنْ أَيْقَنَ بِلِقَائِهِ يَوْمَ ظُهُورِ جَمَالِهِ...“ (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۴۹)

تصریح خاتمیت نبوت و رسالت

حضرت بهاء الله مکرراً بر ختمیت نبوت و رسالت به حضرت رسول اکرم شهادت داده‌اند. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، «لِکَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا خَلَقْتَنِي وَ أَظْهَرْتَنِي وَ هَدَيْتَنِي إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ؛ اسألكَ يَا نَبِيَّائِكَ وَ خَاتَمَ رُسُلِكَ يَا بَانَ تَوَيْدِنِي عَلَيَّ مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى.» (لنالی الحکمه، ج ۲، ص ۲۱۸)

در بیانی دیگر از کِلک اطهر جمال قدم نازل، «وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ خُتْمِ بِاسْمِهِ النَّبُوَّةُ وَ الرَّسَالَةُ الَّتِي بِهِ ظَهَرَتْ أَحْكَامُ اللَّهِ وَ أَمْرُهُ...» (همان، ج ۱، ص ۱۱۱) و بیان معروف آن حضرت که، «الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِ الْعَالَمِ وَ مَرْبِيِّ الْأُمَمِ الَّتِي بِهِ انْتَهَى الرَّسَالَةُ وَالنَّبُوَّةُ وَ عَلَيَّ إِلَهٍ وَ أَصْحَابِهِ دَائِمًا أَبَدًا سَرْمَدًا.» (مجموعه اشراقات، ص ۲۹۳)

حتی در بیانی ادعای رسالت و نبوت بعد از حضرت رسول اکرم را ذنبی عظیم می‌شمارند. در لوحی خطاب به شخصی به نام حسن می‌فرمایند، «يَا حَسَنَ اسْتَمِعْ نِدَاءَ الْحَسَنِ الَّذِي شَجِنَ فِي حِصْنِ عَكَّا... أَنْ أَنْظُرَ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِيهِ [الفرقان] وَ لَكِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. إِنَّا نَقُولُ قَدْ صَدَقْتَ فِيمَا نَطَقْتَ نَشْهَدُ بِهِ خُتِمَتِ الرَّسَالَةُ وَالنَّبُوَّةُ وَ مَنْ يَدْعِي بَعْدَهُ هَذَا الْمَقَامَ الْأَعْلَى إِنَّهُ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ...»

مقام حضرت بهاء الله و مظاهر بعد

حضرت بهاء الله در عین حال که خود را عبد عبید ذات الوهیت بل معدوم عنده می‌دانند، اما ظهور خود را تحقق بخشنده و عود ادیان ماضیه و بشارت آن‌ها به ظهور آب سماوی و یهوه اعلام می‌فرمایند. در همان لوح مبارکی که خطاب به شخصی به نام حسن عز نزول یافته می‌فرمایند:

«تَاللَّهِ قَدْ ظَهَرَ مَا بَشَّرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. قَدْ طَوَى بِسَاطِ النَّبُوَّةِ وَ أَتَى مَنْ أَرْسَلَهَا بِسُلْطَانِ مَبِينٍ. هَذَا لِهَوَالِدِي تَطَلَّعَتْ عِنْدَ ظُهُورِهِ الْأَشْيَاءَ الْمَلِكِ اللَّهُ الْمَكِّ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ هَذَا

لهوَالَّذِي طالت اعناقُ الأصفياءَ لظهوره و انتظر كُلَّ نبيِّ لقائه في هذا اليوم البدیع. هذا لهوَالَّذِي بِهِ ظهر غيبُ المكنون الَّذِي مَا طَلَعَ بِهِ إِلَّا نَفْسُهُ المَهِينَمِنهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.“
صريح بیان مبارک ربّ الهی است که، «إنّه هوَالَّذِي صنع الجبال و خلق الرّيح و أخبر الإنسان ما هو فكره الَّذِي يجعل الفجر ظلاماً و یمشی علی مشارف الارض؛ یهوه، اله الجنود، اسمه.» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۹۲)

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که دوران نبوت و رسالت خاتمه یافته و زمان تحقّق و عود الهیّه که در طیّ قرون و اعصار داده فرا رسیده است. دیگر به کسی پیامبر و نبی و رسول گفته نخواهد شد. جمیع نفوسی که از این پس ظاهر می‌شوند، ابدأً در رتبه خلق نیستند، بلکه در عالم امر قرار دارند؛ عالمی که صعود بندگان به آن مستحیل و محال است. اگرچه رسولانی که قبل از این نیز ظهور فرموده‌اند دارای همان مقام بوده‌اند؛ اما عدم وصول انسان به بلوغ مانع از آن بود که این مقام مکشوف گردد. این نفوس مقدّسه محلّ ظهور تجلیات الهیّه هستند، مقامی که از بطن امّ دارای آن هستند و در میقات معین آشکار می‌فرمایند. آن‌ها «مظهر ظهور الهی» نامیده می‌شوند.



جهانی شدن و مشرق‌الاذکارهای بهائی

جناب عرفان ثابتی

دنباله مطالب پیشین

مشرق‌الاذکار عشق آباد

عشق‌آباد تنها ۴۰ کیلومتر از مرزهای شمالی ایران فاصله داشت و میزبان حدود ۵۰۰۰ بهائی بود که اکثر آن‌ها مهاجرانی ایرانی بودند که آن شهر را به علت آزادی دینی و رونق تجاری‌اش برای زندگی برگزیده بودند. برخلاف ایران، تبلیغ آیین بهائی و تأسیس نهادهای بهائی در عشق‌آباد آزاد بود. در سال ۱۸۸۷، بهائیان زمینی را نزدیک به مرکز شهر خریدند و بهاء‌الله آن را به عنوان محل مشرق‌الاذکار تعیین کرد. عبدالبهاء دو ایرانی بهائی نامدار را به عنوان معمار و مدیر پروژه برگزید و خود بر پروژه‌های بنای مشرق‌الاذکار نظارت کرد. احداث این عبادتگاه در سال ۱۹۰۲ شروع شد و در سال ۱۹۰۶ پایان یافت.

تا پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، بهائیان یک کتابخانه، یک قرائت‌خانه عمومی، دو مهد کودک، یک مدرسه پسرانه، یک مدرسه دخترانه، یک درمانگاه و یک مسافرخانه در اطراف مشرق‌الاذکار ساخته بودند. این نهادهای پیرامونی تا سال ۱۹۲۸ به ارائه خدمات به بهائیان و غیربهائیان ادامه دادند. در آن سال، سیاست جدید نظام کمونیستی در مورد بناهای دینی به مصادره مشرق‌الاذکار و ساختمان‌های اطرافش انجامید. ارزش این بناها را در آن زمان ۲۲۰۰۰۰ دلار تخمین زده‌اند. پس از سه ماه تعطیلی، بهائیان توانستند که مشرق‌الاذکار را اجاره کنند. اجاره‌نامه ابتدا پنج ساله بود و سپس تمدید شد. اما بناهای پیرامونی هم‌چنان تعطیل ماند و دولت به بهائیان اجازه نداد که از آن‌ها استفاده کنند. در سال ۱۹۳۸،

جامعه بهائی به طور رسمی منحل شد؛ صدها بهائی را دستگیر کردند و به اردوگاه‌های سبیری فرستادند یا به ایران و قزاقستان تبعید کردند. مشرق‌الاذکار را به موزه تبدیل کردند، موزه‌ای که بر اثر زلزله شدید سال ۱۹۴۸ آسیب دید. سرانجام در سال ۱۹۶۳ این بنا را به طور کامل تخریب و به پارک عمومی تبدیل کردند.

شمار فزاینده‌ای از بهائیان آمریکای شمالی که در نخستین سال‌های قرن بیستم برای دیدار با عبدالبهاء به حیفا می‌رفتند از میل و علاقه خود به احداث مشرق‌الاذکاری در آمریکای شمالی سخن می‌گفتند. گروهی از بهائیان شیکاگو، که در آن زمان میزبان بزرگ‌ترین جامعه بهائی در غرب بود، در پی خرید زمینی نزدیک این شهر برآمدند، پیشنهادی که عبدالبهاء از آن استقبال کرد. در سال ۱۹۰۹، ۳۹ نماینده از جوامع بهائی آمریکای شمالی اعضای انجمن مشرق‌الاذکار بهائی را انتخاب کردند. این انجمن پیشنهاد احداث عبادتگاه بهائی در آن محل را تصویب کرد و در سال ۱۹۲۲ به نخستین شورای ملی بهائیان آمریکا و کانادا تبدیل شد. در سال ۱۹۱۲، عبدالبهاء در سفر خود به آمریکای شمالی سنگ بنای مشرق‌الاذکار شیکاگو را بنیان نهاد.

در سال ۱۹۲۰ این انجمن طرح پیشنهادی یک معمار بهائی کانادایی را برگزید و عبدالبهاء نیز آن را تصویب کرد. این معمار طرح خود را نماد دو اصل مهم آیین بهائی، یعنی وحدت اساس ادیان و وحدت نوع بشر می‌دانست. او یک دهه از عمر خویش را به تکمیل این طرح اختصاص داد اما با مرگ ناگهانی‌اش در سال ۱۹۳۰ این طرح ناتمام ماند. شوقی افندی، نوه عبدالبهاء و رهبر جامعه بهائی در آن زمان، از معمار بهائی کانادایی دیگری خواست تا طرح را به انجام رساند.

تا سال ۱۹۳۰ به رغم بحران اقتصادی ناشی از «رکود شدید» بهائیان آمریکای شمالی موفق به جمع‌آوری ۴۰۰ هزار دلار شدند. شوقی افندی پیوسته بهائیان را به تکمیل بنای مشرق‌الاذکار تشویق می‌کرد و افتتاح آن را به عنوان یکی از اهداف دومین نقشه هفت‌ساله جامعه بهائی (۱۹۵۳ - ۱۹۴۶) تعیین کرد.



مشرق‌الاذکار شیکاگو

کمک‌های مالی بهائیان سراسر جهان به تکمیل بنای مشرق‌الاذکار یاری رساند و سرانجام این عبادتگاه در سال ۱۹۵۳ توسط همسر شوقی افندی، روحیه ربّانی مکسول، گشایش یافت. معماری مشرق‌الاذکار شیکاگو آمیزه‌ای از سبک‌های اسلامی، بیزانسی، مصری، رنسانس و رومانسک است، و در تزئینات داخلی و خارجی آن می‌توان صلیب رومی، صلیب یونانی، صلیب شکسته ادیان هندی، ستاره شش پَر داوود و ستاره و هلال ماه اسلامی را دید که نماد آموزه بهائی

وحدت اساس ادیان است. روزنامه نیویورک تایمز طرح این مشرق‌الاذکار را "برداشت معمار از نوعی سازمان ملل دینی" خواند.

گنجایش تالار اصلی این عبادتگاه ۲۰۰۰ نفر است. این مشرق‌الاذکار در سال ۱۹۷۸ در فهرست ملی اماکن تاریخی ثبت شد و سالانه حدود دویست و پنجاه هزار بازدیدکننده دارد. برای درک اهمیت نهاد مشرق‌الاذکار در آیین بهائی کافی است که بدانیم جامعه بهائی آمریکا نقشه جامع هزارساله مرمت و نگهداری آن را تهیه کرده است. در سال ۱۹۵۹ آسایشگاه سالمندان در اطراف این مشرق‌الاذکار تأسیس شد اما این مؤسسه در سال ۲۰۰۲ به علت مشکلات مالی تعطیل شد. قرار است که دیگر نهادهای پیرامونی این مشرق‌الاذکار در آینده نزدیک تأسیس شوند. احداث مشرق‌الاذکار شیکاگو، موسوم به "المعابد غرب"، نمونه‌ای از فعالیت‌های هماهنگ جهانی‌ای است که از طریق آن رهبری جامعه بهائی می‌کوشد توجه بهائیان سراسر دنیا را به رفع نیازهای جامعه بهائی یک کشور جلب کند. در تأمین هزینه دو میلیون و ششصد هزار دلاری احداث مشرق‌الاذکار شیکاگو، نه تنها بهائیان آمریکای شمالی، بلکه بهائیان اروپا، آسیای مرکزی، هند، خاورمیانه، آفریقای جنوبی، نیوزیلند و جزیره موریس هم سهم بودند. این امر حاکی از موفقیت شوقی افتدی در بسیج منابع مالی بهائیان جهان است.

ادامه دارد



آیین بهائی به مثابه قضیه در یفوس

جناب حسین قاضیان

علت اصلی نقض حقوق شهروندی بهائیان به عنوان یک اقلیت مذهبی در ایران چیست؟

اجازه دهید همین ابتدا اشاره کنم که اساساً مفهوم "اقلیت مذهبی" در معنای امروزی آن، خودش مفهومی وارداتی است. وارداتی بودن این مفهوم نشان می‌دهد که درک این پدیده در جامعه ما، یعنی وجود پیروان سایر ادیان و مذاهب، در قالب صورت‌بندی امروزی آن، یعنی "اقلیت" بودن، چندان پیشینه‌ای ندارد. به عبارت دیگر، گرچه در ایران شیعه شده پس از صفویه پیروان سایر ادیان و مذاهب نیز زندگی می‌کردند، اما "اقلیت" - در معنای امروزی آن - به حساب نمی‌آمدند. آنان یا کفار اهل کتاب بوده‌اند که باید جزیه می‌داده‌اند یا اساساً اهل کتاب به حساب نمی‌آمده‌اند - مانند بهائیان در دوره‌های متأخرتر - که خون و جانشان مباح بوده و البته گاهی هم تحمل می‌شده‌اند. این هم درست است که در خود مفهوم "اقلیت دینی" نوعی تحقیر ملایم و تعدیل شده مستتر است، اما وقتی همین تعبیر "اقلیت" را مثلاً با تعبیرهایی که به طور سنتی برای نامیدن این گروه‌ها استفاده می‌شده مقایسه کنیم، نوعی تحقیر اجتماعی روشن در آن تعبیرهای سنتی دیده می‌شود که بیان‌گر حاشیه‌نشینی اجتماعی آن گروه‌هاست، تحقیری که در مفهوم اقلیت در کاربردهای امروزی‌اش آن‌قدرها زننده به نظر نمی‌آید. مثلاً شیعیان ایران، اهل سنت را "سنی" و یهودیان را "جهود" و ارامنه را "ارمنی" می‌نامیده‌اند. تنها پس از انقلاب و عمدتاً در سطح گفتار رسمی اندکی "آبکشیده"تر است که "سنی" جای خودش را می‌دهد به تعبیر "برادران اهل سنت" و "جهود"ها می‌شوند "یهودیان" و "ارمنی"ها می‌شوند ارامنه (اگرچه ارامنه ممکن است خودشان تعبیر "ارمنی" را ترجیح بدهند اما سیاق و بار عاطفی واژه "ارمنی" در گفتار دیگران خالی از تخفیف نیست). برای همین هم امروزه اگر کسی بخواهد از این اقلیت‌ها نامی ببرد و زبان محترمانه‌ای استفاده کند از سنی و جهود و ارمنی استفاده نمی‌کند، اما در میان گروه‌های خودی‌تر شیعه هنوز هم این اصطلاحات رایج است. به این ترتیب، در جامعه‌ای که پیروان سایر ادیان را اساساً "اقلیت" (با بار حقوقی خاصی که می‌تواند به همراه داشته باشد) به حساب نمی‌آورد، انتظار این که بخواهیم حقوق اقلیت‌ها مراعات شود، تا حدی بی‌جاست، چون پیش از رعایت حقوق آنان، باید وجود ایشان به مثابه "اقلیت" به رسمیت شناخته شده باشد، و می‌دانیم که چنین

چیزی در کار نبوده است.

یک عامل زمینه‌ای دیگر هم این است که چنان که گفته شده، در جامعه ما - همانند کثیری از جامعه‌های پیشامدرن - "حق"، محور و مدار تعریف مناسبات اجتماعی نبوده است. آثار غیبت "حق" در چنین جامعه‌هایی را می‌توان در ضعف دانش حقوقی، فرهنگ حقوقی و نهادهای حقوقی به مثابه کالدهای مادی به جریان افتادن حق در زندگی دید. بگذریم که از نظر برخی صاحب‌نظران، جامعه ما اساساً جامعه‌ای تکلیف‌مدار هم به حساب آمده که در آن انجام تکلیف است که اهمیت داشته نه دنبال کردن حق. آن هم انجام تکالیفی که مبتنی است بر این دید متعصبانه که عاملان به آن تکلیف یگانه بر حق‌های عالم‌اند و بقیه مردم، گمراهانی که جاودانه در آتش دوزخ خواهند سوخت. طبیعی است که این زمینه عقیدتی نیز جلوی رشد و گسترش مفهوم حق، از جمله حق دیگران، و به طور خاص حق اقلیت‌ها، را گرفته است. از میان علل متعدد و تو در تو و برهم افتاده‌ای که بر حقوق اقلیت‌ها مؤثر بوده است، این‌ها را در حد این پرسش شاید بتوان عمومی‌ترین منشاءهای فرهنگی - تاریخی موضوع نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها، از جمله بهائیان، به حساب آورد.

حکومت و مردم هرکدام چقدر در نادیده گرفتن حقوق شهروندی بهائیان نقش دارند و مؤثرند؟

راستش را بخواهید هم دولت در تضييع حقوق بهائیان نقش داشته و هم مردم. حکومت نه در حقوق اساسی و نه در حقوق موضوعه حاکم، برای پیروان مذاهبی غیر از مذهب شیعه دوازده امامی حق مساوی قائل نشده است. به علاوه، آن نظام عقیدتی و گفتاری که تغذیه کننده حکومت و گروه‌های حامی آن است، گفتاری است که کاملاً از این نابرابری دفاع می‌کند و آن را عادلانه می‌پندارد و با گفتارهای مخالف آن مقابله می‌کند.

ما مردم نیز تا جایی که به قانون اساسی این حکومت رأی داده و به نابرابری‌هایی از این دست وفادار باشیم و با قوانین موضوعه حامل این نابرابری‌ها همراهی و باورهای حامی این نابرابری‌ها را تکریم و ستایش کنیم، عملاً داریم به این نابرابری کمک می‌کنیم و کرده‌ایم. این را هم اضافه کنم که در جامعه‌ای که حتی در روابط بین فردی، حق آن‌قدرها جایی ندارد، و در ارتباطات اجتماعی تأکید بر وظیفه بیش از حق اهمیت دارد، می‌بینیم که مردم در مجموع برای حقوق شهروندی خود هم چندان جد و جهدی به خرج نمی‌دهند که انتظار داشته باشیم برای حقوق شهروندی دیگران تلاشی کنند، و البته با این حرف‌ها نمی‌خواهم تلاش‌هایی را که گروه‌هایی از مردم در این سال‌ها کرده‌اند، نادیده بگیریم. می‌خواهم بگویم خود دفاع از حقوق اقلیت‌ها هنوز در اقلیت است و این اقلیت نتوانسته خواسته‌هایش را به دستور کار عمومی جامعه، یعنی همان مردم یا اکثریت در

شکل عامش، تبدیل کند. وقتی وضع کلی مردم این باشد، تکلیف حکومتی با آن پشوانه عقیدتی تبعیض‌آمیز معلوم است.

روشنفکران چطور؟ آن‌ها چه سهمی در نادیده گرفتن حقوق شهروندی بهائیان دارند؟

روشنفکران هم سهمی شایسته در استیفای این حقوق ایفا نکرده‌اند. هرچند در مورد جامعه روشنفکری قضیه شکل دیگری دارد. از روشنفکران انتظار می‌رود تولید کننده و ترویج‌گر ایده‌ها و آرای بی‌سازد که زمینه فکری و حقوقی تحمل، مدارا، رعایت و رواداری را بسازد و گسترش دهد تا مسیر فکری و عاطفی را برای زندگی مسالمت‌آمیز در جامعه‌ای متکثر هموار کند. اما گفتار روشنفکری ما در زمینه‌های حقوقی به شدت فقیر است و حقوق‌دانان اهل نظر ما به اندازه‌ای که شایسته است به ابعاد فلسفی حق نپرداخته‌اند. یعنی آن نوع گفتار فلسفی - حتی وارداتی - که به موضوع حق پردازد بسیار فقیر و نازل است. گذشته از بُعد حقوقی، روشنفکران سکولار ایرانی، صرف‌نظر از استثناها، تا این اواخر موضوع بهائیت را حداکثر در حد موضوعی تاریخی مورد توجه قرار داده بودند اما به مسأله زیست اجتماعی آنان در جامعه شیعی به صورت موضوعی مستقل کم‌توجهی کرده‌اند. روشنفکران مذهبی نیز به طور کلی روی از این مسأله برگردانده‌اند و جووری وانمود کرده‌اند که گویی چنین موضوعی وجود ندارد یا آن اندازه اهمیت ندارد که بخواهیم به آن پردازیم. اما من فکر می‌کنم اگر بخواهیم قیاس کنیم، برای روشنفکران ایرانی، به ویژه کسانی که علقه‌های مذهبی دارند و به عنوان روشنفکران دینی و مذهبی شناخته می‌شوند، قضیه بهائیان و یهودیان مانند قضیه دریفوس است برای روشنفکران فرانسوی. یعنی این‌جاست که فرق فارغ روشنفکر میراث‌دار روشنگری از روشنفکران هنوز سنگر گرفته در تعصبات سنتی مشخص می‌شود و عیار روشنفکری روشنگرانه و تمایز آن از روشنفکری کارمندانه شناخته می‌شود. چون در جامعه‌ای که تعصب مذهبی در آن از همه‌سو نیرومند بوده، دفاع از حقوق بهائیان، یعنی یکی از رقبای معاصر شیعه معتقد به امام زمان، کاریست پُر هزینه همان‌طور که برای روشنفکران فرانسوی دفاع از دریفوس یهودی متهم به جاسوسی برای دشمن دیرین دشوار بود. اما همان لحظه تاریخی دفاع از دریفوس که در نامه امیل زولا تبلور یافت، به پیچی مهم بر سر راه روشنفکری فرانسوی و حتی اروپایی بدل شد که پایه دفاع از حقوق افراد را صرف‌نظر از هویت‌های پیشینی آنان (مثل مذهب و جنسیت و قومیت) و نیز فارغ از سنگین‌ترین اتهامات ممکن (جاسوسی برای دشمن و خیانت به کشور) فراهم کرد. موضوع بهائیان (یعنی رقبای شیعه امام زمانی) و اتهام وابستگی آنان به "دشمن" (اسرائیل) نیز همین موقعیت را دارد. در مورد این نوع از اتهام وابستگی، یهودیان نیز در موقعیتی مشابه به سر می‌برند که سایه رقابت و نزاع‌های

تاریخی آنان با مسلمانان در صدر اسلام هنوز هم بر امکان دفاع از حقوق آنان سنگینی می‌کند. خصوصاً که متن مقدس مسلمانان در مورد یهودیان صراحت دارد و برای آنان که به ظاهر نص تمسک می‌کنند، حجت‌آور است. این وضعیتی است که بهائیان لاقلاً از تیر خشمش در امانند.

اگر بخواهیم به مشکل بهائیان نگاهی درونی‌تر داشته باشیم آیا می‌توان گفت روایت خود آن‌ها از مشکلاتشان آنقدر قوی نبوده که از این دشواری‌ها بکاهد؟ برای مثال، دهه‌هاست که بهائیان ایران از تحصیل در دانشگاه‌ها منع شده‌اند اما به نظر می‌رسد که نتوانسته‌اند برای دستیابی به مطالبات خود روایتی گیرا به جامعه ارائه دهند. بسیاری از مردم، حتی روشنفکران، نسبت به وضعیت آنان بی‌تفاوت‌اند. آیا این ضعف را قبول دارید؟ برخی معتقدند که گروه‌ها و اقلیت‌های مذهبی دیگر، روایت‌های نیرومندتری از اعتقادات و مشکلات خود ارائه داده‌اند.

هرقدر در زمینه بیان تضییع حقوق انسانی گروه‌های مختلف مردم مستندسازی شود، کم است. البته به شرط این که این مستندسازی‌ها نه به قصد افزایش کینه‌های پنهان موجود که به قصد آگاه‌سازی باشد از وجود تکثری اجتماعی که ناگزیر باید با آن کنار آمد. با این حال وقتی تلاش‌هایی را که خود بهائیان و نیز مدافعان حقوق بشر در این سال‌ها برای بیان جریان ستمی که بر این گروه رفته با تلاش سایر اقلیت‌های مذهبی - مثلاً با یهودیان - مقایسه کنیم، می‌بینیم بهائیان در بیان سرگذشت خود خیلی موفق‌تر بوده‌اند و یهودیان مثلاً در این زمینه نتوانسته‌اند به اندازه بهائیان در مورد ستمی که در جامعه ما - به ویژه پس از انقلاب - بر آنان رفته، روشنگری کنند. ولی تا انتقال مؤثر این مستندسازی‌ها به سلسله اعصاب اجتماعی و ایجاد حساسیت اخلاقی هنوز راه کمابیش درازی باقی است. گذشته از این جنبه‌های مقایسه‌ای، من فکر می‌کنم در این زمینه با مشکلی روبرو هستیم که تا حدی عمیق‌تر است. یعنی گمان نمی‌کنم فقط با یک مشکل تکنیکی روبرو هستیم که عبارت باشد از عدم اطلاع‌رسانی. بلکه آن مشکل فنی بر بستری از یک نوع نارسایی اجتماعی و کمرخی و لختی اخلاقی عمل می‌کند که تلاش‌ها برای اطلاع‌رسانی را کم‌ثمر می‌کند. چون خواهی نخواهی همه کسانی که در این سال‌ها با بهائیان سر و کار داشته‌اند، مثلاً با آن‌ها هم کلاس، هم کار یا همسایه و مانند آن‌ها بوده‌اند، بیش و کم از ماجراهای تبعیض علیه آنان باخبر شده‌اند. به علاوه، در این سال‌ها به مدد وسایل ارتباطی نوین، اطلاع‌رسانی قابل توجهی در این زمینه صورت گرفته است. بنابراین بعید است که مردم باسواد در کشور ما از این ماجراها، حداقل در کلیت‌اش، بی‌خبر باشند. اما سؤال این است که چرا این موضوع در میان غیربهائیان دهان به دهان نچرخیده، پخش نشده و سر و

صدایی یا دست‌کم حساسیتی به پا نکرده است؟ این را مثلاً مقایسه کنید با یکی از موضوعات داغ این روزها یعنی داعش یا موضوع غزه. امروزه بیشتر آدم‌های جامعه ما از جنایات داعشیان و یا اسرائیل باخبرند و درباره‌اش حرف می‌زنند. ممکن است بخشی از این موضوع را بتوانیم به گستردگی اطلاع‌رسانی در این زمینه ارجاع دهیم، یا به شدت شناعتی که داعشیان دارند یا سابقه اشغال‌گری و کشتارهای دسته‌جمعی اسرائیل نسبت دهیم. اما بخش دیگری از آن برمی‌گردد به این نکته که عمل داعش و اسرائیل برای مردم موضوعی حساس است، یعنی احساس اخلاقی آنان را قلقلک می‌دهد. اما، جلوگیری از ادامه تحصیل بهائیان برای مردم عادی اهمیتی ندارد. واقعیت این است که مردم به طور کلی تا وقتی کسی جلوی چشم‌شان کشته نشود به موضوع تضییع حقوق "دیگران" چندان حساسیتی ندارند، و وقتی پای اقلیتی مثل بهائیان به میان می‌آید که حرف زدن و دفاع کردن از آنان، نه فقط از نظر سیاسی که از نظر اجتماعی نیز، بسیار پُر هزینه است، به صرفه‌تر است که آدم اصلاً حساسیتی به خرج ندهد حتی اگر خونی هم ریخته شده باشد. برای همین هم این موضوع پخش نمی‌شود، دهان به دهان نمی‌چرخد و چنان بازتابی پیدا نمی‌کند که تبدیل به بحثی عمومی شود. از این نظر، می‌بینید که مسأله فقط جنبه تکنیکی ندارد و تلاش‌های زیاد بهائیان و مدافعان حقوق بشر در این سال‌ها را کم‌ثمرتر از میزان مورد انتظار کرده است.

عده‌ای بر این اعتقادند که بهائیان ایران فرقه شده‌اند و فرقه‌ای عمل می‌کنند. بنابراین، همین موضوع مانعی برای رسیدن به حقوق‌شان شده است. در عین حال، دیگران معتقدند که آن‌ها برای بقا و مقابله با مشکلات چاره‌ای جز این‌گونه عمل کردن نداشته‌اند. تحلیل شما چیست؟

حقیقت این است که بین یک دین و یک فرقه تفاوت ماهوی وجود ندارد. تفاوتی اگر هست از نوع تفاوت در میزان و مرتبه برخی از ویژگی‌های آن‌هاست، از جمله تفاوت در میزان سازمان‌یافتگی و تفاوت در میزان پنهان‌کاری. گذشته از این، مشخص نیست چه اندازه از سازمان‌یافتگی و یا پنهان‌کاری پیروان یک دین را به فرقه تبدیل می‌کند. یعنی مرز قاطع یا آستانه حد و مرزی وجود ندارد که پیش و پس از آن آستانه بتوان به صورت عینی گفت دینی قلمرو دین را ترک کرده، از مرز گذشته، و وارد قلمرو فرقه شده است. اگر چنین مرز روشنی وجود نداشته باشد آن‌وقت تفاوت‌گذاری بین دین و فرقه نوعی داوری زیبایی‌شناختی خواهد بود که صرفاً مبنای ذوقی پیدا می‌کند. اگر این ملاحظه روش‌شناسانه را در نظر داشته باشیم می‌توان پرسید کدام دین است که از مراتبی از سازمان‌دهی بهره نبرد و درجاتی از پنهان‌کاری نداشته باشد؟ اگر به یاد داشته باشید، یکی

از نمایندگان مجلس ایران که سابقه امتیعی هم دارد گفت که آقای روحانی، رئیس جمهور ایران، در زمان تحصیل خود در انگلستان، اطلاعات محرمانه‌ای را در مورد فقه شیعی به بیگانگان داده است. به تعبیر دیگر، عده‌ای فکر می‌کنند در مذهب شیعه و فقه آن امور محرمانه و مخفیانه‌ای وجود دارد که باید از دید سایرین - یعنی اعضای بیرون از دایره پیران اصیل این مذهب - پنهان نگه داشته شود. یا مثلاً کم پیش نمی‌آید که روحانیان بلند پایه شیعی می‌گویند که "حقایق اصیل و عمیق" مذهب را نباید با کسانی در میان گذاشت که هنوز ایمان‌شان محکم نشده و یا ظرفیت پذیرش کافی ندارند، چون آنان را از دین روی گردان می‌کند و در تأییدش اشاره می‌کنند به این سخن که "اگر آن‌چه را سلمان می‌دانست، ابوذر می‌دانست، کافر می‌شد." به علاوه، مخفی‌کاری ممکن است به اقتضای فشار و سرکوب به پیروان یک دین تحمیل شود. تاریخ شیعه پیش از عصر صفویه مشحون است از پنهان‌کاری تا جایی که دستوری مذهبی مثل تقیه از نظر تاریخی اهمیت زیادی برای حفظ و استمرار شیعی‌گری داشته است. همین حکم در مورد بهائیت هم صادق است: یعنی فشار اجتماعی پیش از انقلاب در جامعه‌ای شیعی که بهائیت را به مثابه رقیبی تازه‌نفس می‌پنداشته و اضافه شدن سرکوب دولتی به آن سرکوب اجتماعی در سال‌های پس از انقلاب، عملاً می‌توانسته پیروان بهائیت را به مخفی‌کاری بیشتر سوق دهد. از این دید، می‌توان بیش و کم نشانه‌های نوعی مخفی‌کاری یا پنهان‌کاری را در میان پیروان همه مذاهب پیدا کرد. برای همین می‌بینید گروهی از پیروان یک مذهب، مذهب رقیب را به دلیل مخفی‌کاری فرقه به حساب می‌آورند، اما خودشان هم در وضعیتی دیگر فرقه به حساب آمده‌اند. این در واقع نوعی استراتژی مبارزاتی است در میان مذاهب برای مبارزه با مذهب رقیب. یعنی پیروان مذاهب رقیب، همواره برای از میدان به در کردن رقیبان بر آنان انگ "فرقه" می‌زنند. از این نظر، فرقه قلمداد کردن بهائیت از جانب شیعیان همان‌قدر معتبر یا نامعتبر است که فرقه قلمداد کردن تشیع از طرف مذاهب رقیب آن. اما حالا بیایید فرض را قوی بگیریم و فکر کنیم که معیارهای خیلی مشخصی برای فرقه خواندن پیروان یک آیین وجود دارد و بنا بر آن معیارها، بهائیت یک فرقه است. خُب چه نتیجه‌ای از این می‌شود گرفت؟ آیا به صرف عضویت افراد در یک فرقه، خون‌شان به صورت خودکار مباح می‌شود، می‌توان ربودشان، ترورشان کرد، اعدام‌شان کرد، خانه‌شان را آتش زد، عبادتگاه‌شان را به دست بولدوزر سپرد، از مکان زندگی اخراج‌شان کرد، از تحصیل و کار محروم‌شان کرد؟ یعنی همین کاری که جمهوری اسلامی در این سال‌ها با همکاری برخی از مردم با بهائیان و گاهی یهودیان و حتی اهل سنت انجام داده است.

برخی باور دارند که حتی خود بهائیان هم احساس شهروندی ندارند و تا زمانی که چنین حسّی نداشته باشند نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند. آیا با این حرف

موافقت‌اید؟

احساس شهروندی دو جنبه اساسی دارد: یکی این که افراد احساس کنند دولت آن‌ها را شهروند به حساب می‌آورد و وقتی پای "امور عمومی"، یعنی حقوق اساسی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در میان است، دولت با آنان همان‌طور رفتار می‌کند که با سایر شهروندان. جنبه دیگر این است که افراد احساس کنند سایر اعضای جامعه نیز آنان را مانند خود شهروند می‌شمارند. بنابراین، هم دولت در ایجاد این احساس نقش دارد و هم سایر شهروندان. اگر بهائی‌ای باشید که در ایران زندگی می‌کند به روشنی درمی‌یابید که نه می‌توانید احساس کنید که دولت شما را شهروند به حساب می‌آورد و نه کنیزی از هم‌وطنان خودتان که عمیقاً به بهائیت بدگمان‌اند. حالا در چنین اوضاعی اگر مثلاً یک بهائی تصمیم بگیرد که احساس منفی خودش را در مورد شهروند به حساب نیامدن مضاعفش از جانب دولت و مردم کنار بگذارد، آیا به او احساس شهروندی دست خواهد داد؟ به روشنی پیداست که خیر. چون در حقیقت، احساس شهروندی باید پیامد و اثر عملی "شهروند به حساب آمدن" از جانب دولت و مردم در جریان زندگی باشد نه احساسی که به صورت تصنعی بتوان به کسی تزریق کرد. یعنی هر جا هم که بشود با حلوا حلوا کردن دهان را شیرین کرد در این مورد خاص بعید است که کسی بتواند با احساس شهروندی کردن واقعاً شهروند هم به حساب بیاید. برای مقایسه در نظر بگیرید که مثلاً امروزه یک آلمانی سفید و با رگ و ریشه اروپایی به خوبی احساس شهروند آلمانی بودن دارد، چرا که هم دولت هم سایر شهروندان در حالت معمول با رعایت حقوق اساسی و موضوعه او در جریان زندگی، با وی بسان یک شهروند معامله می‌کنند. پیداست که چنین آلمانی‌ای احساس شهروند بودن خواهد کرد. اما این احساس شهروندی از واقعیت زندگی‌اش ناشی می‌شود که او در جریان به سر بردنش در آن جامعه لمس کرده است. حالا اگر یک بهائی امروزه بخواهد در ایران احساس شهروندی کند می‌بینیم که احساسش کاملاً تصنعی و نمایشی خواهد بود. اما اگر منظور شما این است که بهائیان از جامعه ما کناره گرفته‌اند و عطایش را به لقایش بخشیده‌اند، من چنین برداشتی ندارم در حالی که در مورد یهودیان به نظر می‌رسد آنان به این نتیجه رسیده‌اند که تا اوضاع به همین منوال باشد در این جامعه جایی نخواهند داشت.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ تعدادی از فعالان اجتماعی و مدنی در ایران زندانی شدند. این اتفاق باعث نزدیکی جامعه روشنفکری به بهائیان شد زیرا برخی از این افراد دوران حبس خود را با بهائیان گذرانیدند و از نزدیک مسائل و مشکلات این گروه را لمس کردند. آیا تأثیر این نزدیکی را در جامعه احساس

کرده/اید؟

وقتی از روشنفکران به عنوان یک گروه اجتماعی با کارکردی مشخص حرف می‌زنیم، باید دید با توجه به آن کارکرد از آنان چه انتظاری داریم. اولین کارکرد یک روشنفکر تولید ایده و فکر است و در نهایت ساختن گفتاری جدید یا تقویت و تضعیف گفتارهای موجود. ابزار اولیه این کار سخن است نه عمل. عمل روشنفکران می‌تواند فضیلتی اضافی تلقی شود که باور به گفتار آنان را تقویت یا تضعیف کند، اما کارکرد یا وظیفه اصلی آنان نیست. در مواردی که روشنفکران دست به عملی می‌زنند که بُعد وسیع‌تری به آرا و افکارشان می‌دهد در واقع دارند سرمایه نمادین خود را به سرمایه فرهنگی و اجتماعی تبدیل می‌کنند به این ترتیب، تلاش‌های روشنفکران برای نزدیکی عملی با بهائیان را بیشتر باید خارج از حوزه وظیفه اصلی آنان و در بهترین حالت، نوعی فضیلت قلمداد کرد نه ادای وظیفه. از این گذشته، نگران‌ام که مبدا این نزدیکی‌ها جنبه نمایشی پیدا کند و این نمایش‌ها به صورت موج دربیاید. نمایشی بودن، هم از باورپذیری گسترده‌تر جلوگیری می‌کند و هم در عده‌ای مقاومت منفی می‌آفریند. چون از این پس، مواجهه عادی افراد با بهائیان در قالب تصویری که به این ترتیب تولید می‌شود قرار می‌گیرد و رابطه عادی و طبیعی آدم‌ها را تضعیف می‌کند و به آن معنایی پیشینی می‌دهد، مثل تسلیتی رسمی که به صاحب عزا در مجلس ختم می‌دهیم و خیلی فرق دارد با تسلی‌ای که با همدلی به همان صاحب‌عزا می‌دهیم و بسا که هیچ‌کس هم از آن باخبر نمی‌شود. گذشته از این، چنین عملکردهایی در جامعه نسبتاً بدبین ما ممکن است این تصور را ایجاد کند که عده‌ای برای جبران مافات و افزایش سرمایه نمادین و فرهنگی خود چنین کارهایی می‌کنند و این موضوع به مرور به نوعی مُد تبدیل شده است. مثلاً در روزگار ما مُد شده که افراد، مدافع حقوق زنان یا هم‌جنس‌خواهان یا اقلیت‌ها یا محیط زیست باشند. در نتیجه این دفاع، فرد می‌تواند از نوعی پرستیژ ترقی‌خواهی برخوردار شود که برایش نوعی ارزش افزوده نمادین ایجاد می‌کند. حالا دفاع از بهائیان هم به همین سرنوشت مبتلا شده و آدم را از قدم گذاشتن در راهی که ممکن است برای عده‌ای جنبه جمع‌آوری سرمایه نمادین یافته و از اصالت تهی شده، باز می‌دارد.

حسین قاضیان جامعه‌شناس و متخصص نظرسنجی است.

شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز جناب دکتر مهدی انوری تفتی

شهید عزیز جناب دکتر مهدی انوری تفتی در سال ۱۳۰۰ شمسی در شهر یزد متولد شدند. پدرشان میرزا مسیح انوری از داروسازان قدیمی بود و مادرشان بی‌بی سکینه نام داشت. ایشان تحصیلات ابتدائی را در شهر تفت یزد و تحصیلات متوسطه را در شیراز انجام دادند. رشته تخصصی ایشان داروسازی بود.

ایشان در سال ۱۳۳۶ با خانم طاهره صمیمی اهل یزد که در شیراز دانشجوی دانشکده پزشکی بودند ازدواج نمودند. همسرشان با وجود داشتن شوهر و فرزند موفق به اخذ درجه دکترای پزشکی شده و به استخدام اداره بهداشتی درآمدند

و متجاوز از ۱۰ سال در شهرهای دورافتاده فارس مانند بوانات، میمند، فسا، داراب و آباده مشغول خدمت بوده و به مداوای دردمندان می‌پرداختند. جناب دکتر انوری نیز درین خدمات صمیمانه با همسرشان همکاری نموده و علاوه بر آن به عنوان مهاجر در نقاط مزبور به خدمات و وظایف امریه پرداخته و ازین رهگذر به

توفیقات عظیمه نائل شدند. آخرین شهر مورد سکونت ایشان آباده بود که مدت ۴ سال در آن شهر قائم به خدمت بودند و علاوه بر منشی‌گری محفل روحانی، عضو لجنه منطقه‌ای فارس و مساعد جناب سرهنگ وحدت در آباده و نقاط تابعه بودند. ایشان صبح روز ۵۹/۵/۱۸ به وسیله عده‌ای پاسدار در منزل خودشان در آباده دستگیر و دو روز بعد به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل گردیدند. خانه ایشان مورد بازرسی واقع و کلیه اوراق امری، کتب، نوارها، مراسلات امریه، آلبوم‌ها، ماشین تحریر و ضبط صوت را جمع‌آوری و به عنوان مدرک جرم با خود بردند. اتهاماتی که در دادگاه به ایشان نسبت دادند بدین‌قرار بود (فعالیت در جامعه بهائی - شرکت در کنفرانس پالمو - رابطه با شهربانی شیراز و تظلم به آن - ارتباط با فراماسیون و صهیونیسم - عضویت در لجنه منطقه‌ای - شکایت از یک روحانی‌نما به مقامات انتظامی - تقدیرنامه ازمحفل روحانی مروداشت و سرودن اشعار در مدح سران رژیم گذشته).

در تاریخ ۵۹/۵/۲۰ جناب انوری و ۳ نفر دیگر از اعضاء محفل روحانی آباده (آقایان دهقانی - فروزان - یزدانی) در زندان عادل‌آباد شیراز به احبای مسجون شیرازی ملحق شدند. رفقای هم‌بند ایشان حکایت می‌نمودند که جناب انوری از بدو ورود به زندان همواره مصدر خیر و منشأ اثر بودند. با اطلاعات دارویی و پزشکی که داشت مرهم قلوب بیماران بود و بدین جهت محبوبیت عجیبی بین زندانیان کسب نموده بود. در هر ملاقات مقدار زیادی دارو و مواد خوراکی از خانواده می‌خواست و بین زندانیان بیمار و فقیر تقسیم می‌نمود، به اطاق‌های آنان سرکشی و از آنان دلجوئی می‌نمود. قلبی مهربان و پاک و ساده داشت، بسیار رقیق‌القلب بود و اگر در حین مکالمه یا مباحثه با کسی احساس می‌کرد ممکن است کوچک‌ترین کدورتی حاصل شده باشد، بلافاصله با چشمان گریان دست به گردنش انداخته و عذرخواهی می‌نمود.

معلومات امری و فقه اسلامی را به حد لزوم می‌دانست و علاقه زیادی به اشعار عرفانی و دیوان شعرای عارف مانند حافظ و عراقی داشت. عشق و علاقه زیادی به همسر و فرزندانش داشت و همواره از آنان یاد می‌نمود و به آن‌ها افتخار

می‌کرد.

در روزهای ۵/۸/۵۹ برای بازجوئی و ۱۱/۹/۵۹ برای محاکمه به دادگاه احضار شدند. روز ۲۵/۱۲/۵۹ به اتفاق آقای هدایت‌الله دهقانی به دادگاه احضار و عصر همان‌روز در حالی که صائم بودند در پادگان چوگان شیراز تیرباران شدند. اتهامات ایشان طی حکم دادگاه انقلاب اسلامی شیراز که در روزنامه خبر شماره ۳۱۶ مورخ ۲۷/۱۲/۵۹، روزنامه محلی شیراز درج شده، بدین شرح است:

(عضو شورای ملی بهائیان، خود و پدرش از شاعران و مدیحه‌سرایان درباری شاه معدوم و پدر لعنتی‌اش بوده‌اند، با ساواک نیز همکاری داشته و در ایجاد تفرقه و تشخت بین مسلمانان سعی فراوان داشته و با بیت‌العدل حیفا (مرکز جاسوسی صهیونیستی در اسرائیل) در ارتباط بوده و کمک نقدی نموده و کتباً از آن‌جا تقدیر شده است، و هم‌چنین به توطئه کودتای اخیر در ارتباط بوده و نیز با سرهنگ وحدت که یکی از معروف‌ترین جاسوسان بزرگ صهیونیستی است همکاری نزدیک داشته و چندین جرم دیگر مرتکب شده است.)

وقتی در دادگاه به جناب انوری ابلاغ می‌نمایند که دادگاه شما را مفسد فی‌الارض شناخته و به اعدام محکوم نموده و حکم تا دو ساعت دیگر اجرا می‌شود چنانچه وصیتی دارید مرقوم دارید، وصیت‌نامه‌ای به شرح زیر به خط خود مرقوم می‌دارند که نمودار ایمان و عظمت روحانی روح پاک آن شهید فی‌سبیل‌الله است.

وصیت‌نامه جناب انوری

اوست قادر و توانا

در ازل پرتو خُست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
ای خدای کریم همسر باوفایم و فرزندان دلبندم را به تو می‌سپارم و از درگاه
ذوالجلالت خواستارم که در جمیع ادوار زندگی عنایات و توجهات لانه‌ای تو شامل
حال آن‌ها گردد و آنی آن‌ها را به خود وامگذارد و بعد از تو امیدوارم که در تحت
حمایت امناء تو قرار گیرند و در تحت توجهات کامل آن‌ها دوران زندگی را طی

نمایند. آنچه بایستی به فرزندان عزیزم و همسر مهربانم بگویم در نامه‌هایی که از زندان برای آن‌ها نوشته‌ام گفتم، انشاءالله فرزندان گرامم و همسر نازنینم به طور کامل مطالعه نموده و بدان عامل خواهند شد و با صبر جمیل زندگی را با مسرت کامل طی نمایند، آن‌چنان که مورد رضای حق باشد، و مطمئن باشند که در جمیع احوال عنایات لانه‌ایه جمال الهیه شامل حال خواهد بود و درک خواهند نمود که با چه عظمت و بزرگی زندگی را طی خواهند نمود. هرچه همسر و بستگان او و اخوی مهربانم و همسر او وظیفه خود می‌دانند نسبت به دلبندان مهربانم عمل نمایند، اجر همه با خداوند قادر و توانا و همه یار و اغیار را به خداوند می‌سپارم و امیدوارم که کردارم مورد قبول آستان الهیه واقع گردد. هرچند جز گناه توشه‌ای ندارم اما جان ناقابلی جهت سعادت عالم بشری داشتیم و دادیم. خداوند همه را موفق به رضای خودش فرماید. مهدی انوری

جسد مطهر این شهید عزیز به گلستان جاوید قدیم شیراز انتقال یافت و با حضور جمع کثیری از یاران شیراز با مراسم بهائی تغسیل و به طرز باشکوهی به خاک سپرده شد. طوبی له و حُسن مآب.



مجله پیام بدیع

NAME:

نام و نام خانوادگی:

Address:

نشانی پستی:

.....
.....
.....
.....
حق اشتراک سالیانه برای امریکا ۳۵ دلار امریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار امریکایی می باشد. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی تجدید می گردد.

یک سال () دو سال () هدیه ()

وجه ضمیمه _____ دلار

نام و نشانی شخصی که باید مجلات به عنوان هدیه برای او فرستاده شود:

.....
.....
.....
.....
برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به نام PAYAM-I-BADI صادر نموده و به آدرس ذیل ارسال نمایید:

PAYAM-I-BADI
P.O.Box 3487
QUARTS HILL, CA 93586
U.S.A.

تمنی می شود تغییر آدرس را فوراً اطلاع دهید.

سال سی و هشتم
سال ۱۷۶ بدیع

۱۳۹۸ شمسی

۲۰۱۹ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir
841 Vista Grande Drive
Santa Paula, CA 93060
U.S.A

SOHEILRZ@OUTLOOK.COM

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)

توجه: ژانویه هر سال موعده پرداخت حق اشتراک است، مشتریان ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.

PAYAM-E-BADI

VOLUME 38

NO'S:

436-437-438

October – November - December

2019

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi